هو العلیم

امر به معروف و نهی از منکر و شرائط آن

آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

اسرار ملکوت، جلد ۱

بِسم اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم

اساس دعوت انبيا تشويق به امور پسنديده و نهى از ظلم و فساد است

تمام انبيا و رسل الهى براى مقابله با سنّت‌ها و بدعت‌هاى خلاف فرستاده شده‌اند و مبارزه با ظلم و فساد و خلاف در سرلوحهٔ برنامهٔ تربيتى و آموزشى آنان قرار داشته است، و همهٔ آنان نسبت به اين معنا در ميان امّت خود تصريح داشته‌اند.

خداوند متعال خطاب به رسول اكرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم مى‌فرمايد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً * قُلْ مَا أَسْأَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍإِلَّا مَن شَاء أَن يتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً﴾ «ما تو را نفرستاديم مگر براى بشارت به نعيم الهى و فوز به مدارج اخروى و بيم دهنده از غضب و سخط حضرت حقّ (كه مترتّب بر عصيان و سركشى نوع بنى آدم در عالم دنياست.) * بگو اى رسول ما! من هيچ اجر و مزدى را از شما مطالبه نمى‌كنم. اجر و پاداش من همانا حركت شما در صراط مستقيم و راه به سوى پروردگار است.»[1]

---

[1] سوره فرقان (٢٥) آيات ٥٦ و ٥٧.

یعنی نفس اهتداء جامعه و خروج از ورطهٔ انانیّت و تکبّر و خودمحوری و ستم، سرلوحهٔ بعثت من و نتیجهٔ زحمات و صدمات من است و جز این مطلوب و منظوری ندارم.

در سوره یس، آیه ۲۰ و ۲۱ می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يسْعَى قَالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لا يسْأَلُكمْ أَجْراً وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

«از نقطهٔ دور شهر مردی پدیدار گشت و خطاب به آن قوم گفت: ای مردم از فرستادگان خدا پیروی نمایید! * پیروی کنید از کسانی که هیچ پاداش و اجری مطالبه نمی‌کنند و خود از هدایت شدگان می‌باشند.»

و همین‌طور از بسیاری از پیامبران مانند هود و یونس و غیره، در قرآن کریم به این سبک یاد شده است، که جز هدایت امّت به راه راست و حرکت به سوی مرضای الهی و دوری جستن از مسیر باطل و خروج از وادی نفس امّاره هیچ مطالبه و منظوری ندارند. به طور کلّی نفس بعثت انبیا چیزی جز تربیت و هدایت بشر به سوی کمال نیست؛ و این مهمّ حاصل نخواهد شد مگر به دو امر:

اوّل: سوق و تشویق به انجام اموری که در جهت تربیت نفوس نقش اساسی و یا پسندیده دارند؛ مانند امر به واجبات و مستحبّات.

و دوّم: بیم و انذار از اموری که ـ عکس جهت نخست ـ در تخریب نفوس و تعطیل قوا و سدّ راه حرکت انسان قرار گرفته‌اند؛ بنابراین چنانچه در این حرکت تربیتی و در راستای این نظام تشریع از پرداختن به شقّ دوّم مسأله شانه خالی کنند، طبیعتاً مسألهٔ رسالت ناتمام و زحمات بعثت بدون نتیجه خواهد ماند. و لهذا ما مشاهده می‌کنیم در آیات قرآن بسیار روی این نکته توجّه شده است و حتی غیر انبیا از مردم نیز مکلّف به ادای این وظیفه گردیده‌اند، چنانچه در آیه سابق‌الذّکر خداوند علمای امّت را بر سکوت در مقابل امر خلاف و باطل مورد مذمّت و قدح قرار می‌دهد، و یا در آیهٔ شریفه ۱۰٤ از سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلْتَكن مِّنكمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ وَأُوْلَـئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «باید گروهی از میان شما وجود داشته باشند که مردم را به راه پسندیده دعوت کنند و امر به معروف و نهی از کار زشت را در دستور

کار خود قرار دهند؛ البتّه ایشان رستگارانند.»

و دیگر آیه نَفر است: ﴿فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُونَ﴾؛ «چرا عدّه‌ای از مسلمین برای تحصیل علوم دین و فهم در مسائل شریعت به بلاد علم کوچ نمی‌کنند و به تحصیل معارف دینی نمی‌پردازند تا پس از بازگشت به اوطان خود مردم را نسبت به تکالیف هشیار کنند و آنان را از اشتغال به کار خلاف باز دارند.»[1]

در قرآن کریم آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر إلی ما شاء اللَه وجود دارد. به نحوی‌که این دو اصل به عنوان دو فرع مسلّم از فروع دین قرار گرفته است. و امّا روایات که باید گفت: آنچه از حضرات معصومین علیهم السّلام در باب انذار از عمل زشت و نهی از منکر و تبرّی از مخالفین شرع و متهتّکین به مسائل خلاف و اظهار ناخشنودی و طرد نسبت به عاملین قبائح وجود دارد، شاید از حدّ احصاء خارج باشد.

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲.

روایت سیّدالشّهداء علیه السّلام دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر

در کتاب شریف تحف العقول، حسن بن علیّ بن حسین بن شعبه از امام حسین علیه السّلام روایت می کند:

قالَ: **و یُروَی عَن أمِیرِالمُؤمِنِینَ علیه‌السّلام:**

«اعتَبِرُوا أیُّها النّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ أولِیائَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الأحبارِ! إذ یَقولُ:﴿لولا ینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم﴾،[1] **و قالَ:** ﴿لعن الذین کفروا من بني إسرائیل﴾ **إلَی قَولِهِ:**﴿لَبِئْسَ مَا کانُواْ یفْعَلُونَ﴾؛[2] **و إنَّما عابَ اللهُ ذَلِكَ علَیهِم لِأنَّهُم کانُوا یَرَونَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذِینَ بَینَ أظهُرِهِم المُنکَرَ و الفَسادَ، فَلا یَنهَونَهُم عَن ذَلِكَ رَغبَةً فِیمَا کانُوا یَنالونَ مِنهُم و رَهبَةً مِمّا یَحذَرونَ. و اللهُ یَقولُ:**﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ﴾ ،[3] **و قالَ:**﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْضٍ

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ٦٣.

[2] سوره مائده (۵) آیات ۷۸ و ۷۹.

[3] سوره مائده (۵) آیه ٤٤.

يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ﴾[1]؛ فَبَدَأَ اللَه بِالأمرِ بِالمَعروفِ و النَّهيِ عَنِ المُنكَرِ فَريضَةً مِنهُ لِعِلمِهِ بِأنَّها إذا أُدِّيَت و أُقيمَت، استَقامَتِ الفَرائِضُ كُلُّها هَيِّنُها و صَعبُها؛ و ذَلِكَ أنَّ الأمرَ بِالمَعرُوفِ و النَّهىَ عَنِ المُنكَرِ دُعاءٌ إلَى الإسلامِ مَعَ رَدِّ المَظالِمِ و مُخالَفَةِ الظّالِمِ و قِسمَةِ الفَىءِ و الغَنائِمِ و أخذِ الصَّدَقاتِ مِن مَواضِعِها و وَضعِها فى حَقِّها.»

«حضرت سيّدالشّهداء از پدرش اميرمؤمنان عليهما السّلام روايت مى‌كند كه حضرت فرمود:

اى مردم! به موعظهٔ الهى به بندگان مقرّبش توجّه نماييد و از مذمّت احبار و عالمان اهل كتاب عبرت گيريد، كه مى‌گويد: چرا علماى الهى و دانشمندان آنها ايشان را از گفتار زشت و سخن حرام باز نمى‌دارند؟ و هم‌چنين در جاى ديگر از قرآن مى‌فرمايد: آن كسانى كه كافر شدند از بنى‌اسرائيل مورد لعن الهى قرار دارند. تا اينجا كه مى‌فرمايد: بسيار زشت و ناپسند است كار ايشان. سپس

[1] سوره توبه (۹) آيه ۷۱.

حضرت می‌فرماید: علّت مذمّت خداوند و انتقاد از علمای آنها این است که آنها اعمال زشت و ناروا از حکّام ظالم و مستبدّان و مستکبران جامعه مشاهده می‌کردند، ولی در مقام دفع و سرزنش و ردع آنها بر نمی‌آمدند؛ به دو جهت: جهت اوّل به واسطهٔ طمع در منافع دنیوی و وصول به امیال شهوانی و هواهای نفسانی بود که از حکّام و این‌گونه افراد نصیب ایشان می‌گشت؛ و جهت دوّم به واسطهٔ ترس از توبیخ و تهدید و بیم از تضییق و اعمال ناخوشایند آنان، در حالی‌که خداوند می‌فرماید: بیم و هراس از آنان به‌خود راه مدهید و از من بترسید. و در جایی دیگر خدای متعال می‌فرماید: جمیع مردان و زنان مؤمن بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند و صاحب امر و نهی و متولّی تربیت دیگرانند، مردم را امر به کار پسندیده می‌کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می‌دارند.

در اینجا خدای متعال مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان تکلیف واجب و فریضهٔ الهی مطرح نموده است؛ زیرا می‌داند که اگر این دو فریضه انجام شود و به‌پای داشته شود، جمیع تکالیف و

احکام فریضه الهی به‌پای داشته خواهد شد، چه آسان از آنها و چه مشکل از آنها. و علّت این مسأله آن است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و تحکیم مبانی اسلام و پیاده شدن دستورات و فرامین اسلام است، در عین طرد تمام تعدّی‌ها و کارهای ظالمانه و قلدرانه‌ای که تحقیقاً می‌تواند اثر بسیار نامطلوب در روند اصلاحی جامعه به سوی صلاح و رشد و سعادت داشته باشد، که همانا آن مخالفت با زورگویان و تقسیم بهره‌های اجتماعی و ملّی به جمیع اصناف ملّت به طور عادلانه و منافع ملّی در جهت صلاح جامعه نه در جهت مصالح فردی و شخصی و گروهی خاص، و گرفتن صدقات و اموال زائد و صرف آن در مواضع تعیین شده از جانب خداوند است.»[1]

مراتب امر به معروف و نهی از منکر در کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

ابن‌جریر طبری در تاریخ خود از عبدالرّحمن بن

---

[1] تحف العقول، ص ۲۳۷.

أبی‌لیلی فقیه نقل می‌کند که شنیدم از علیّ علیه السّلام در روزی که با لشکر معاویه در صفّین روبرو شدیم:

أیُّها المُؤمِنُونَ! إنَّهُ مَن رَأیٰ عُدوانًا یُعمَلُ بِهِ و مُنکَرًا یُدعَی إلَیهِ، فَأنکَرَهُ بِقَلبِهِ فَقَد سَلِمَ و بَرِئَ؛ و مَن أنکَرَ بِلِسانِهِ فَقَد أُجِرَ و هُوَ أفضَلُ مِن صاحِبِهِ؛ و مَن أنکَرَهُ بِالسَّیفِ لِتکونَ کَلِمَةُ اللهِ العُلیا و کَلِمَةُ الظّالِمینَ السُّفلَی فَذَلِکَ الَّذِی أصابَ سَبیلَ الهُدَی و قامَ عَلَی الطَّرِیقِ و نَوَّرَ فی قَلبِهِ الیَقینَ؛

«ای گروه مؤمنان! کسی‌که ببیند که تجاوز به حقوق افراد در جامعه متداول و متعارف گشته است و به انجام کارهای زشت و ناپسند ترغیب و تشویق می‌شود، آنگاه خود را از مقابل این امور برکناری نهاده و صرفاً به قلب خویش از اینان برائت بجوید، پس به‌تحقیق خود را از گیرودار کشمکش‌ها وحرف و نقل‌ها و چه بسا ایرادات و مذمّت‌ها رهانیده و راه خود را به سلامت می‌پیماید. و کسی‌که با زبان خویش به مقابله با این اعمال زشت بپردازد، نزد خداوند مأجور و مُثاب خواهد بود و طبیعتاً از آن

شخص اوّل افضل و ارجح است. و امّا کسی‌که نه تنها با قلب و زبان کار اینان را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد، بلکه با اقدام عملی و قیام با شمشیر به نبرد با اهریمنان کفر و فساد و دشمنان خدا بپردازد تا اینکه راه الهی و صعود به مراتب عزّت و شرافت و استکمال نفوس هموار گردد و مسیر انحراف و انحطاط به عالم بهیمیّت و شهوانیّت و کثرات مسدود شود و نفوذ کلمهٔ ستمکاران از بین برود، پس این شخص همانا که به راه راست هدایت یافته و سعادت ابدی را برای خود به ارمغان آورده است؛ این افراد بر طریق مستقیم ثابت، و نور یقین در قلوبشان همواره تابناک و روشنگر خواهد بود.»[1]

عمل به امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت دقیق این دو اصل

البته پر واضح است که فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت صحیح و دقیق از دو پدیدهٔ معروف و منکر است. و چه بسا بسیاری از

---

[1] تاریخ الکبیر، طبری، ج ۷، ص ۲۹۸.

افراد در اصل مسألهٔ شناخت و یا در نحوهٔ برخورد با این دو مطلب دارای نقاط ضعف و نقایصی هستند؛ زیرا مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر هم در زمینهٔ شناخت و معرفت معروف و منکر، و هم در زمینهٔ اجرای این دو اصل دارای مراتب متفاوت و به عبارتی دیگر از مقولهٔ تشکیک است؛ تشکیک در مفاهیم معروف و منکر و تشکیک در مراحل وجودی جریان این دو اصل.

طبیعی است که فهم افراد و وسعت اطّلاعات آنها و اختلاف مراتب نفس در قبال مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است. اگرچه ادراک مفاهیم بدیهی و سادهٔ این دو مقوله برای افراد عادی میسّر است، ولی قطعاً راه وصول به مراتب عالیهٔ معروف و دقائق و ظرایف منکر به روی هر کسی گشوده نیست.

و لهذا هم‌چنان‌که جمیع آحاد جامعه باید خود را در برخورد با این دو مسأله حیاتی و زیربنایی تشکّل جامعه و مدنیّت بر اساس اصول محرزهٔ شریعت و مبانی متقنهٔ مکتب توحید متعهّد و مسئول بدانند، همین‌طور دخالت در مسائل غامضهٔ معروف و منکر

و نحوهٔ اجرای این دو اصل را نیز باید منحصر در نفوس بی‌آلایش و منزّه از هواهای نفسانی و قلوب مبرّای از دغدغه‌های عالم کثرات و توغّل در حیطهٔ جولان نفس امّاره توسّط علمای راستین شرع مبین و دانشمندان ربّانی و الهی که عارف به مبانی و تعالیم واقعی اسلام هستند، بدانند. و لذا باید گفت که هر کس لازم است قدر و قیمت و ارزش وجودی خویش را بداند و در حیطهٔ فهم و ادراک و سعه وجودی علمی و اخلاقی خود قدم بردارد نه بیشتر.[1]

کلام امام صادق علیه السّلام در لزوم شناخت و قدرت بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر

در اینجا مناسب است روایتی شریف از امام صادق علیه السّلام در تبیین مطالب سابق‌الذّکر بیان گردد. مرحوم کلینی در کتاب کافی از علیّ بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه از امام

---

[1] مفاد و معنای یک کلمه از صد کلمه از سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در کتاب شرح ابن میثم بحرانی علی المائة کلمة لأمیرالمؤمنین علیّ بن أبیطالب علیه السّلام، تعلیق و تصحیح محدّث ارموی، ص ۵۹، الکلمة الخامسة، قوله علیه السّلام:
رَحِمَ اللَه امرأً عَرَفَ قَدرَهُ و لَم یَتَعَدَّ طَورَهُ؛ «رحمت پروردگار بر کسی که اندازهٔ خود را بداند و از حدود خویش تجاوز ننماید.»

صادق علیه السّلام روایت می کند:

و سُئِلَ عَنِ الأمرِ بِالمَعرُوفِ و النَّهیِ عَنِ المُنکَرِ، أ واجِبٌ هُوَ عَلَی الأُمَّةِ جَمیعًا؟ فَقالَ:«لا.»فَقیلَ لَهُ:و لِمَ؟

قالَ:«إنَّما هُوَ عَلَی القَوِیِّ المُطاعِ العالِمِ بِالمَعروفِ مِنَ المُنکَرِ، لا عَلَی الضَّعیفِ الَّذی لا یَهتَدِی سَبیلًا إلَی أیِّ مِن أیِّ یَقولُ مِنَ الحَقِّ إلَی الباطِلِ. و الدَّلیلُ عَلَی ذَلِكَ کِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، قَولُهُ: ﴿وَلْتَکن مِّنکمْ أُمَّةٌ یدْعُونَ إِلَی الْخَیرِ وَیأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهَوْنَ عَنِ الْمُنکرِ﴾[1]،فَهَذا خاصٌّ غَیرُ عامٍّ؛ کَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:﴿وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یعْدِلُونَ﴾[2]،و لَم یَقُل: عَلَی أُمَّةِ مُوسَی و لا عَلَی کُلِّ قَومِهِ؛ و هُم یَومَئِذٍ أُمَمٌ مُختَلِفَةٌ، و الأُمَّةُ واحِدَةٌ فَصاعِدًا، کَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:﴿إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّهِ﴾[3] یَقولُ: مُطیعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.و لَیسَ عَلَی مَن یَعلَمُ ذَلِكَ فی هَذِهِ الدُّنیَا مِن حَرَجٍ إذا کانَ لا قُوَّةَ لَهُ و لا عُذرَ و لا طاعَةَ.»

قالَ مَسعَدَةُ: و سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه‌السّلام یَقولُ و

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰٤.

[2] سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

[3] سوره نحل (۱٦) آیه ۱۲۰.

سُئِلَ عَنِ الحَديثِ الَّذی جاءَ عَنِ النَّبیَّ صَلَّی اللَه علَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ:«**إنَّ أفضَلَ الجِهادِ کَلِمَةُ عَدلٍ عِندَ إمامٍ جائِرٍ**»،مامَعناهُ؟

قالَ:«**هَذا عَلَی أن یَأمُرَهُ بَعدَ مَعرِفَتِهِ، و هُوَ مَعَ ذَلِكَ یَقبَلُ مِنهُ؛ و إلّا فَلا.**»

«مسعدة بن صدقه می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که در جواب کسی‌که سؤال کرد از آن حضرت: آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر جمیع افراد امّت؟ فرمودند: "خیر، بر همه واجب نیست." سپس به آن حضرت گفته شد: به چه جهت؟

فرمود: "به تحقیق که امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر فردی که دارای قوّت و نفوذ کلمه است و افراد از او اطاعت می‌کنند و به حقیقت امر به معروف و نهی از منکر و حدود و ثغور آن عالم و واقف می‌باشد؛ نه بر فرد ضعیفی که راه به جایی نبرده است و از ادراک صحیح و فهم واقعی محتوای این دو اصل ناتوان می‌باشد، و چه بسا بخواهد حقّی را بیان و اظهار کند ولی با باطلی مزج و خلط

می‌نماید. و دلیل بر این مطلب کتاب خدای عزّوجلّ است که می‌فرماید: از میان شما مؤمنان باید گروهی به‌پا خیزند و مردم را به امر خیر و کار نیک دعوت نمایند و از رفتار زشت و ناروا برحذر دارند.

این آیه دلالت دارد که مقصود گروهی خاص می‌باشند نه جمیع افراد امّت؛ هم‌چنان‌که در جای دیگر خدا می‌فرماید: و از میان قوم موسی گروهی باشند که مردم را به حقّ دعوت می‌نمایند و اساس امور خود را بر عدل پایه‌گذاری می‌کنند. و نفرمود: بر جمیع امّت موسی واجب است، و نفرمود: بر هر قوم و گروهی واجب است؛ در حالی‌که در زمان حضرت موسی گروه‌ها و امّت‌های زیادی بودند، و امّت به یک فرد و بیشتر اطلاق می‌شود، چنانچه خدای متعال دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه السّلام می‌فرماید: به درستی‌که ابراهیم امّتی بود مطیع پروردگار، یعنی منقاد پروردگار از هر حیث و هر جهت.

بنابراین در این زمان که زمان سکوت و آرامش است چنانچه شخصی واجد شرایط سابق‌الذّکر نباشد، یعنی فاقد قدرت و افرادی که او را تأیید

نمایند و از او اطاعت کنند باشد، بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از او ساقط می‌گردد.“

مسعده می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام در جواب کسی‌که از آن حضرت از معنی این حدیث که از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رسیده است سؤال نمود؛ رسول خدا فرمود: ”با فضیلت‌ترین مبارزه‌ها در راه خدا سخن عدلی است که در پیشگاه حاکم جائر و امام ظالم گفته شود.“

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ”معنای این حدیث این است که آن شخص، حاکم جائر و امام ظالم را به راه راست و طریق عدل دعوت نماید. البتّه پس از اینکه کاملاً به اطراف و جوانب مسأله واقف باشد و علم و اطّلاع کافی نسبت به حقیقت دعوت داشته باشد، و در عین حال آن حاکم و امام جائر نیز سخن او را بشنود و کلام و موعظهٔ او را به‌دیدهٔ قبول بنگرد. و در غیر این‌صورت امر به معروف و نهی از منکر بر آن شخص واجب نمی‌باشد.“»[1]

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۵۹.

شرایط اساسی امر به معروف و نهی از منکر

شرط اوّل: شناخت مأمورٌ به و منهیٌّ عنه

از این بیان استفاده می‌شود که در امر به معروف و نهی از منکر رعایت این دو مسأله ضروری است:

مسأله اول: هر شخص با هر موقعیّت و محدودیّت علمی و وسعت اطّلاعات در مسائل شرعی و امور اخلاقی نمی‌تواند متصدّی امر به معروف و نهی از منکر بدون توجّه به هیچ محدودیّتی شود و خود را در قبال این فریضه الهی مطلق‌العنان و مختار بداند، بلکه باید شرایط آمریّت را حیازت کند و از جمله آنها بلکه اهمّ از آنها شناخت و معرفت به مأمورٌ به و منهیٌّ عنه است؛ و الاّ چه بسا که امر او موجب تبعات و توالی مفاسدی خواهد شد و همان زمینه و روزنهٔ اندک جهت تلقّی به قبول مطلب حق نیز از بین خواهد رفت. نظیر دعوت به اسلام و ارشاد آن مرد مسلمان که همسایهٔ نصرانی خود را به پذیرش اسلام ملزم نمود، و بعد دست او را گرفته به مسجد برد و از یک ساعت به اذان صبح تا هنگام فریضهٔ ظهر او را مکلّف به قرائت نوافل و اوراد و اذکار نمود، و پس از ادای فریضهٔ

ظهر نیز او را به جلوس در مسجد و استفاده از انوار و روحانیّت مسجد ترغیب نمود تا ادای نماز عصر، و کذلک ادامهٔ اذکار و قرائت قرآن و ادعیهٔ وارده تا وقت زوال مغرب، و همین‌طور تا هنگام نماز عشاء؛ و در این وقت او را با جسمی خسته و اعصابی کوفته و روانی آزرده و خُلقی تنگ روانهٔ منزلش نمود. باز یک ساعت قبل از اذان صبح به درب منزل همسایه آمد و آواز در داد که برای رفتن به مسجد آماده شود. همسایهٔ تازه مسلمان که از اعمال روز گذشته و شدّت تعب و رنج تکالیف مقرّره جانش به ستوه آمده بود، بدون آنکه درب را باز کند از صحن حیاط پاسخ داد: آقاجان برو پی کارت! این دین شما به درد افراد بی‌کار و علاّف می‌خورد و موجب تباهی زندگی و ازهم‌گسیختگی کانون خانواده و ضروریّات زندگی خواهد شد.[1] گرچه در این باب سخن بسیار است و إن‌شاءاللَه در موقع مناسب خود، راجع به این موضوع بحث کافی بحول و قوّه الهی انجام خواهد شد، ولی در اینجا نسبت به بعضی از

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ١٦، ص ١٦٠.

مصادیق و موارد مبتلا بها که متأسّفانه در جامعهٔ ما جریان دارد اشاره می‌کنیم.[1]

شرط دوّم: وجود شرایط مساعد

امّا مسألهٔ دوّم که قابلیّت قبول و وجود شرایط مساعد جهت بیان امر به معروف و نهی از منکر است:

باید به این نکته توجّه داشت که زمینهٔ مساعد برای امر به معروف و نهی از منکر به معنای پذیرش تمام عیار و قبول صددرصد نسبت به این دو اصل اساسی در مبانی فقه شیعه نیست؛ چه اینکه این مطلب ممکن است در هیچ زمانی تحقّق پیدا نکند؛ بلکه به معنای تشخیص صحیح موقعیّت مخاطب و ظرف تحقّق این اصل است. آمر به معروف و ناهی از منکر باید کاملاً به شرایط محیط و زمان و خصوصیّات مخاطبین اطّلاع و اشراف داشته باشد؛ چه بسا طرح یک نکته در جایی مفید و در ظرف و موقعیّتی دیگر کاملاً مضرّ خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: **نُصحُكَ بَينَ**

---

[1] اسرار ملکوت ج ۱، ص ۱۱٤ ـ ص ۱۵۳.

المَلَإِ تَقريعٌ؛ «چه بسا نصیحت در مقابل دیگران موجب سرشکستگی مخاطب و خرد شدن شخصیّت و از بین رفتن شئونات او می‌گردد.»[1]

پیامبر گرامی اسلام در ارتباط با بلاغ و ابلاغ پیام رسالت خود به زعماء و زمامداران زمان خود دقیقاً به این نکته توجّه داشتند و کاملاً رعایت موقعیّت آنها را در این راستا می‌نمودند. خدای متعال در قرآن کریم راجع به رسول برگزیده‌اش چنین می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِك﴾؛

«و به واسطهٔ بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکو برخورد می‌نمایی. و اگر با درشتی و سختی و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو می‌رمیدند (و دیگر نصایح و کلمات معجزآسایت بر دل آنان مؤثّر نمی‌افتاد).»[2]

---

[1] غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۵.

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

در آیه دیگر خطاب به حضرت موسی و هارون می‌فرماید: ﴿اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يتَذَكرُ أَوْ يخْشَى﴾.[1]

این آیه تحقیقاً یکی از کثیر آیاتی است که باید هرچه بیشتر در آن غور و دقّت و مطالعه نمود. و سزاوار است زعمای حکومت اسلامی دقیقاً آن را مورد مطالعه و تحقیق و تبعیّت و اسوه قرار دهند، و از وحی پروردگار به رسول مکرّمش حضرت موسی علیه السّلام به نکات دقیق و ظریف آن پی ببرند. و ما إن‌شاءاللَه به حول و قوّه الهی در مباحث آتیه که راجع به وظیفه و تکلیف حکام اسلام و شیوهٔ تبلیغ و انذار اُمرای حکومت اسلامی بحث خواهیم نمود، مفصّلاً از این آیه شریفه سخن به میان خواهیم آورد. مجملاً اینکه خداوند می‌فرماید: «ای موسی و هارون! به سوی فرعون رهسپار شوید که او را طغیان و سرکشی در قبال ربوبیّت ما فراگرفته، و پا را از حدود عبودیّت بیرون نهاده است و دعوی الوهیّت می‌نماید * امّا باید متوجّه باشید که با زبانی نرم و

---

[1] سوره طه (۲۰) آیات ٤٣ و ٤٤.

ملایم و سخنانی موزون او را به توحید دعوت نمایید، شاید که در دل او کارگر افتد و به راه راست متمایل گردد و ترس از هلاکت او را از منجلاب انانیّت نجات بخشد.»

در اینجا فرق بین دعوت انبیا و اولیای الهی با سایر افراد از منتحلین و متشبّثین به آنها و متشبّهین به روش و سیره و مرام آنها کاملاً واضح می‌گردد.

فرق بین تبلیغ انبیاء و اولیای الهی با سایر افراد

در دعوت انبیا و اولیای الهی، نفس هیچ نقش و دخالتی در تبلیغ و دعوت ندارد، و فقط و فقط بر اساس تعلّق تکلیف از جانب پروردگار و اتیان به واجبات عبودیّت و انقیاد در برابر حکم و مشیّت الهی است، چه به نتیجه برسد یا نرسد.

امّا در دعوت سایر افراد، مسألهٔ دخالت هواهای نفسانی و رذائل از صفات و ملکات شخصی گرچه در قالب و هیئت دعوت به سوی پروردگار و تحقّق اهداف عالیهٔ دین مبین صورت پذیرد، کاملاً تأثیر خود را در کیفیّت ارائهٔ دعوت و انذار بروز و ظهور می‌دهد، و حتّی برای یک فرد عامی واضح می‌گردد

که ورای دعوت به توحید و ارزش‌های والای انسانی و کسب ملکات فاضله، مسائل نفسانی و حبّ و بغض دنیوی و تحصیل منافع شخصی ـ از وصول به ریاسات و مراتب عالیهٔ آمریّت و ناهویّت و ارضاء ملکات رذیله نفس سرکش و تربیت نشده ـ در میان است.

خدا به حضرت موسی علیه السّلام می‌فرماید: گرچه فرعون دعوی الوهیّت و خدایی نموده و پا را از حریم عبودیّت فراتر نهاده است، ولی هنوز قلب او تهیّؤ و استعداد تلقّی کلام حق را از دست نداده است و چنانچه با او به مدارا و منطق صحیح ـ نه با دشنام و طرد و لعن و دورباش و باید و نباید ـ صحبت شود ممکن است بر اساس مرتکزات فطری و اندوختهٔ عقلانی مطالب حق را بپذیرد و دست از عناد و لجاج بردارد.

اطلاق و تشدید آیات قرآن در لزوم قیام به حقّ و گسترش قسط در جامعه

ما در قرآن مجید آیاتی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و قیام به قسط داریم؛ و این آیات اطلاق داشته و اختصاصی به زمانی دون زمانی

ندارد. پس إطلاق آنها شامل زمان غیبت، و نسبت به یک یک افراد مسلمان خواهد بود که آنها نباید با یهود و نصاری آشنایی و مودّت و دوستی داشته باشند و آنها را به خود راه بدهند.

﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِکمْ لَا یأْلُونَکمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوهِهِمْ وَ مَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکبَرُ﴾.[1]

و یا مانند آیه: ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا کونُوا قَومِینَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا یجْرِمَنَّکمْ شَنَئَانُ قَوْمٍ عَلَی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.[2]

ای کسانی که إیمان آوردید، شما باید بر پادارندگان و برافرازندگان در راه خدا و برای خدا باشید! قوّام در راه خدا و هر چه فی سبیل اللَه است (أعمّ از نماز و روزه و امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد و صدقات و زکوات و نکاح و کسب و کار) باشید؛ و هر چیزی که در راه خدا امضاء شده، بر عهده شماست.

یعنی قیام به حقّ کنید و لواء حقّ را برافرازید، تا

---

[1] سوره آلعمران (۳) آیه ۱۱۸.

[2] سوره مائده(۵) آیه ۸.

مردم در زیر لوای شما و در تحت قیام شما از بهره‌های معنوی متمتّع باشند. شما باید نسبت به تمام مردم عالم، شهداء بالقسط و گواهان به عدل و ناظر و گواه باشید (گواهی لَهِ خود و علیه دیگری نداده، گواه به صدق و به حقّ باشید). و اگر افرادی با شما دشمنی ورزیدند موجب این نشود که شما از راه عدالت انحراف پیدا کنید و حکم علیه آنها و لَهِ دوستان خود بدهید. در هر حال باید حکم به عدالت کنید، خواه به دشمنان خود و خواه به دوستان خود. این طریق و مسیر به تقوی نزدیکتر است و شما را در پاکیزگی و مصونیّت از حوادث نفسانی و شیطانی بهتر نگاه می‌دارد.

﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا کونُوا قَومِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَی أَنْفُسِکمْ أَوِ الْولِدَینِ وَ الاقْرَبِینَ إِن یکنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیرًا فَاللهُ أَوْلَی بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَی أَن تَعْدِلُوا وَ إِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللهَ کانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا﴾.[1]

باز در این آیه بنحو عموم می‌فرماید: ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا﴾، ای کسانیکه إیمان آوردید، شما برافرازندگان و بر پادارندگان حقّ و قسط در میان

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ١٣٥.

مردم باشید و پرچم عدالت را در دست بگیرید؛ و نه تنها خود قائم به قسط بوده، بلکه قوّام به قسط باشید. یعنی نه اینکه شما فقط در بین خود و خانواده خود عدالت و قسط را عملی کنید، بلکه باید همه أفراد قیامشان به شما باشد و در قسط و عدل نگهدار و پاسدار و نگهبان باشید. شما باید گواه باشید؛ گواه لِلّه، گواه بحقّ، گواه به صدق؛ و اگرچه گواهی و شهادت علیه شما یا نزدیکانتان باشد، گواهی به حقّ بدهید. اگر دیدید شخصی فقیر است، به واسطه فقر بر او دل نسوزانید و حکم شهادت لَهِ او ندهید و نگوئید این شخصِ بیچاره و ضعیفی است. حکم را بر أساس حقّ قرار بدهید. خدا أولی است بر آن فقیر و غنیّ؛ و ولایتش بر آنها بیشتر است از خود آنها. او بیشتر ملاحظه حقّ را دارد و حکم به حقّ می‌کند. پس متابعت از هوای خود نکنید و همیشه در راه عدالت حرکت کنید. در أدای شهادت صریح و روشن حقیقت را بیان کنید؛ نه اینکه به قسمی مجمل و مبهم باشد که بالمآل لَهِ شخص محبوب خود قرار گیرد. یا اینکه با وجود علم و اطّلاع از واقعیّت بکلّی

از شهادت إعراض کنید و شهادت ندهید. و بدانید که خداوند به أعمال و نیّات شما مطّلع و خبیر است. و در آنچه انجام خواهید داد مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.

در این آیات، عنوان ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا﴾ بدون إشکال خطاب به عامّه مکلَّفین است، أعمّ از مرد و زن.

در سوره مائده در سه مورد: ذیل آیات ٤٤ و ٤٥ و ٤٧ به ترتیب وارد است: ﴿وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ فَأُولَئِك هُمُ الْکفِرُونَ ﴾ ـ ﴿ وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ فَأُولَئِك هُمُ الظَّلِمُونَ﴾ ـ ﴿ وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ فَأُولَئِك هُمُ الْفَسِقُونَ﴾.

کسانی که حکم نکرده‌اند به آنچه خداوند نازل فرموده است این جماعت همه کافرند؛ همه ظالمند؛ همه فاسقند.

آیا در زمان غیبت این عناوین (کفر، فسق، ظلم) بر کسی که حکم بِما أنزَلَ اللَه نکند دیگر صادق نیست؟! و آیا مردم در زمان غیبت از تکلیف رها شده، مثل هَمَجٌ رَعآء و مانند حیوانات، ﴿بَلْ هُمْ أضَلّ﴾ می شوند؟ و آیا خداوند آنها را مانند بهائم

قرار داده است؛ و اگر بخلاف ما أنزَلَ اللَه حکم کنند مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند؟!

و خلاصه آیا قرآن در آخر الزّمان مرده یا منسوخ شده است؟ و آداب جاهلی و سنن ملّی و آراء و أفکار شهوانی، قرآن را نسخ کرده اند؟ و آیات ﴿مَنْ لَّم یحْکم بِمَآ أَنزَلَ اللَه﴾ دیگر در اینجا صادق نیست؟ و إنسان در هر جا منظره‌ای از قباحت و فساد و ظلم و ستم- شخصی یا اجتماعی- دید باید سکوت اختیار کند، چون این قیام و أمر به معروف بر خلاف مسیر و نظر إمام به حقّ است؟!

عجبا! اگر اینطور باشد، آن إمام دیگر إمام به حقّ نیست؛ آن إمام ظلم است. آن إمامی که نخواهد إنسان قیام به عدل و قیام به حقّ کند، إغاثه مظلوم کند، بلکه دوست داشته باشد ظالم بر ظلم خود إدامه دهد، یا به ظالم کمک کند، یا در دستگاههای ظالمانه وارد بشود و این أمر با روح آن إمام ملایمت داشته باشد، آن إمام دیگر إمام زمان نیست؛ او شیطانی است رجیم در تمام عوالم **إلی یوْمِ الوَقتِ المَعْلوم**، و این فرد بشر را إغوا می‌کند.

پیغمبر أکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقتی از جنگ تبوک برگشتند (جنگ تبوک خیلی طول کشید و مشکلاتی داشت، گرچه انجام نشد، ولی طول سفر در تابستان و حرکت از مدینه تا به شام موجب بسیاری از مرارت‌ها و مشکلات شد.) خبر دادند که دیگر جنگی واقع نمی‌شود؛ یعنی دیگر جنگی در زمان حیات خود پیغمبر واقع نمی‌شود، و همین طور هم شد و غزوه تبوک آخرین غزوه ایست که رسول خدا انجام دادند. و در این وقت مسلمین شروع کردند به فروش أسلحه‌های خود و می‌گفتند: جهاد پایان یافت؛ و مردم متمکن هم بواسطه تمکن خود آن سلاحها را می‌خریدند. چون این جریان به گوش رسول خدا رسید آنها را از این عمل نهی کرده و فرمودند: **لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِی یُجَاهِدُونَ عَلَی الْحَقِّ حَتَّی یَخْرُجَ الدَّجَّالُ.** دائماً جماعتی از امّت من در راه حقّ جهاد می‌نمایند تا زمانی که دجّال خروج کند.[1]

طبری در تاریخ خود نقل و روایت می‌کند از

---

[1] مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۰۵٦ و ص ۱۰۵۷؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱٦۳؛ بحارالأنوار، ج ٦، ص ٦۳۲ از دلائل النّبوة بیهقی، و إعلام الوری، ص ۱۳۱.

أبومِخْنَف از عَقَبة بن أبى العيزار كه او روايت كرده است كه حضرت سيّدالشّهداء عليه السّلام أصحاب خود و اصحاب حُرّ را در بَيْضة مخاطب قرار داده و به اين خطبه مشغول شدند:

فَحَمِدَ اللهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَآئِرًا مُسْتَحِلا لِحُرُمِ اللهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ، يعْمَلُ فِى عِبَادِ اللهِ بِالإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، كانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛**

پس حمد خداوند را بجاى آورد و ثنا بر او فرستاد و پس از آن فرمود: اى مردم! رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فرمود: هر كسى بنگرد سلطان ستمگرى را كه حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشكند، و خلاف سنّت رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله رفتار كند، و در ميان بندگان خدا به گناه و ستم عمل كند و آن شخص بيننده سكوت اختيار كند و نه از راه كردار و نه گفتار او را سرزنش ننمايد و در مقام إنكار و عيب گوئى بر نيايد، بر خدا

واجب است او را به همان جائی ببرد که آن سلطان جائر را می‌برد.[1]

روایاتی درباره امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم احکام الهی

روایت اوّل

عبد بن حمید از معاذ بن جبل نقل می‌کند که گفته است رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله فرمود: اگر کسی به شما عطیه و ارمغانی داد مادامی که عطیه به شمار رفت یعنی در دادنش جز ثواب طمعی نداشت گرفتن آن حلال است، و اما اگر اسمش عطیه باشد و لیکن در واقع رشوه‌ای بود که آن را به طمع دین شما به شما داده‌اند، در آن صورت آن را مگیرید که حرام است، و با اینکه ممکن است این رشوه فقر شما را از بین ببرد و یا شما را از ترس دشمن ایمنی دهد با اینهمه با آن فقر و در آن ترس بسر ببرید، و راضی نشوید که رشوه دین شما را تباه سازد، بدرستی که بنی یاجوج آمده‌اند، و بدرستی آسیاب دین بزودی بدور در خواهد آمد باید مراقب باشید، پا از حدود

---

[1] ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٤، ص ٢٧.

قرآن فراتر نگذارید، بزودی سلطان و هواخواهانش از قرآن و هواخواهانش جدا و با هم خواهند جنگید. بزودی پادشاهانی بر شما مسلط شده و حکومت خواهند کرد که در میان شما به حکمی و در بین خود به حکمی دیگر رفتار خواهند نمود، اگر سر در اطاعتشان در آورید گمراهتان می‌کنند و اگر نافرمانیشان کنید شما را می‌کشند، اصحاب پرسیدند یا رسول اللَه ما اگر آن روز را درک کردیم تکلیفمان چیست؟

پیامبر فرمود: مانند اصحاب و یاران عیسی باشید، آنان را با اره دو نیم کردند و به دارها آویختند به این منظور که شاید بتوانند به این وسیله آنان را در معصیت با خود شرکت دهند لیکن قبول نکردند و تن به مرگ دادند، و حاضر به نافرمانی خدا نشدند، آری مرگ در اطاعت خدا بهتر از زندگی در معصیت اوست، اولین معصیت و زشتی که در بنی اسرائیل راه یافت این بود که امر به معروف و نهی از منکرشان به این صورت در آمد که مرتکبین گناه را بعنوان تادیب امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و در عین حال

دست از رفاقت آنان بر نداشته و با آنان می‌خوردند و می‌آشامیدند، چنان که گویا آنان مرتکب گناه نشده‌اند و هرگز گناهی نکرده‌اند، به همین جرم که عصیان و تجاوز کردند خداوند همه شان را به زبان داود به لعنت خود دچار ساخت.

این بود حال بنی اسرائیل، و به خدایی که جان من بدست اوست سوگند، یا این است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و یا اینکه در اثر ترک آن خداوند اشرار شما را بر شما مسلط می‌کند، آن وقت است که حتی دعای نیکان شما هم در حقتان مستجاب نمی‌شود.

و به خدایی که جانم بدست اوست، یا این است که امر به معروف و نهی از منکر نموده و دست ظالم را گرفته و به قدرت هر چه تمامتر به طرف حق سوقش می‌دهید و یا این است که خداوند پاره‌ای از شما را با دل‌های پاره دیگرتان می‌زند.[1]

روایت دوّم

و نیز در کتاب الدرّ المنثور است که ابن راهویه و

---

[1] الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۰۰ به نقل ترجمه تفسیر المیزان، ج ٦، ص ۱۲۲.

بخاری در وحدانیات و ابن السکن و ابن منده و باوردی در معرفة الصحابه و طبرانی و ابو نعیم و ابن مردویه از ابن ابزی از پدرش نقل می‌کند که گفت: رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله خطبه‌ای خواند و در آن حمد و ثنای خداوندی بجای آورد، سپس عده‌ای از مسلمین را نام برده و بر آنها درود خیر فرستاد، آن گاه فرمود: چه میشود اقوامی را که همسایگان خود را علم و ادب و احکام دین یاد نمی‌دهند، و آنان را به احکام دین آشنا نمی‌سازند، امر به معروف و نهی از منکرشان نمی‌کنند؟ و چه می‌شود مردمی را که از همسایگان خود علم و ادب و احکام دین نمی‌آموزند، و به این وسیله خود را آشنای به احکام دین و متفطن به آن نمی‌سازند؟ سوگند به آن خدایی که جانم بدست اوست یا این است که همسایگان را یاد می‌دهند و از آنان یاد می‌گیرند، یا خود متفطن می‌شوند یا این است که من خود قبل از آنکه خداوند در قیامت عقوبتشان کند در دنیا عقوبت خواهم کرد، آن گاه از منبر فرود آمده و به منزل تشریف برد.

اصحاب آن حضرت با هم به گفتگو پرداخته و از

یکدیگر می‌پرسیدند غرضش از این کلام چه کسی بود؟! و غالباً جوابی که در میان ایشان به گوش می‌خورد این بود جز «اشعریین» کسی بنظر ما نمی‌رسد، آنهایند که خودشان عالم و فقیه‌اند و همسایگانشان مردم جفاپیشه و نادانند. این گفتگو و سؤال و جوابها به گوش اشعریها رسید جمعی از ایشان برای تحقیق قضیه و اینکه آیا روی سخن رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله با ایشان بوده یا نه، شرفیاب حضور رسول اللَه شده و عرض کردند:

در خطبه‌ای که ایراد فرمودید عده‌ای از مسلمین را به خیر و خوبی یاد فرمودید و دنبال آن ما را به زشتی، مگر چه گناه و تخلفی از ما سر زده است؟ پیامبر فرمود: مطلب همان است که گفتیم، یا این است که همسایگان را علم و دین یاد می‌دهید و آنان را دانای به احکام دین می‌سازید و نیز امر به معروف و نهی از منکرشان می‌کنید، یا اینکه در همین دنیا و قبل از رسیدنتان به عقوبت آخرت عقوبتتان خواهم نمود، عرض کردند یا رسول اللَه پس یک سال به ما مهلت بده، زیرا تعلیم و تعلم آنان دست کم یک سال وقت لازم دارد، آن جناب پذیرفته و یک سال

مهلتشان داد، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيمَ ذلِك بِما عَصَوْا وَ كانُوا يعْتَدُونَ. كانُوا لا يتَناهَوْنَ عَنْ مُنكرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يفْعَلُونَ﴾.[1]

در تفسیر عیاشی از محمد بن هیثم تمیمی از امام ابی‌عبداللَه علیه السّلام روایت شده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه: ﴿كانُوا لا يتَناهَوْنَ عَنْ مُنكرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يفْعَلُونَ﴾ فرمود: این را باید بدانید آنان که این آیات در مذمتشان نازل شده با اینکه خود اهل معصیت و در آن گناهان قدم نمی‌گذاشتند در مجالس اهل گناه هم شرکت نمی‌کردند، و تنها جرمشان این بود که وقتی اهل معصیت را می‌دیدند برویشان می‌خندیدند، و با ایشان انس می‌داشتند.[2]

و نیز در تفسیر عیاشی است که مروان از بعضی از اصحاب خود از امام ابی عبد اللَه علیه السّلام روایت می‌کند که گفت: وقتی در حضور امام علیه السّلام گفتگو از نصارا و عداوتشان به میان آمد حضرت فرمود: ستایشی که خدای تعالی در

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۷۸.

[2] تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۱۶۱ ـ ۱۶۲.

آیه: ﴿ذلِك بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يسْتَكبِرُونَ﴾[1] از آنان کرده راجع به مردمی است که ما بین غیبت مسیح و بعثت محمد صلّی اللَه علیه و آله می‌زیسته‌اند، و در انتظار بعثت آن جناب روزشماری می‌کرده‌اند.[2]

روایت سوّم

کلام سید الشهدا علیه السّلام در باب امر به معروف و نهی از منکر:

بِسْمِ اللَه الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيه: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَه، وَحْدَهُ لَا شَرِيك لَهُ. وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جَآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَ أَنَّ الْجَنَّه وَ النَّارَ حَقٌّ. وَ أَنَّ السَّاعَه ءَاتِيه لَا رَيْبَ فِيهَا. وَ أَنَّ اللَه يبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ.

إِنِّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلَاحِ فِى أُمَّه جَدِّى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَه

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۸۲.

[2] المیزان، ج ٦، ص ١٢١.

عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ ءَامُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَه جَدِّى وَ سِيرَه أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَه أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يقْضِيَ اللَه بَيْنِى وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

وَ هَذِهِ وَصِيتِى إِلَيْك يا أَخِى؛ وَ مَا تَوْفِيقِى إِلَّا بِاللَه، عَلَيْهِ تَوَكلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. وَ السَّلَامُ عَلَيْك وَ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّه إِلَّا بِاللَه الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

«بسم اللَه الرّحمن الرّحيم. اينست آن وصيّتى كه حسين بن علىّ بن أبى طالب به برادرش: محمّد كه معروف به ابن حنفيّه است مى‌نمايد:

حقّاً حسين بن علىّ گواهى مى‌دهد كه هيچ معبودى جز خداوند نيست؛ اوست يگانه كه انباز و شريک ندارد. و بدرستيكه محمّد صلّى اللَه عليه و آله، بنده او و فرستاده اوست كه به حقّ از جانب حقّ آمده است. و اينكه بهشت و جهنّم حقّ است، و ساعت قيامت فرا مى‌رسد و در آن شكى نيست. و اينكه خداوند تمام كسانى را كه در قبرها هستند بر

می‌انگیزاند.

من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی اللَه علیه و آله می‌باشد. من می‌خواهم امر به معروف نمایم، و نهی از منکر کنم؛ و به سیره و سنّت جدّم، و آئین و روش پدرم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام رفتار کنم.

پس هر که مرا بپذیرد و به قبولِ حقّ قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ. و هر که مرا در این امر ردّ کند و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبائی پیشه می‌گیرم، تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت، حکم به حقّ فرماید؛ و اوست که از میان حکم کنندگان مورد اختیار است.

و این وصیّت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکل کردم، و به سوی او بازگشت می‌نمایم. و سلام بر تو و بر هر که از هدایت پیروی نماید. و هیچ جنبش و حرکتی نیست، و هیچ قوّه و قدرتی نیست؛ مگر به

خداوند بلند مرتبه و بزرگ».[1]

چند نکته قابل توجه

نکته اوّل: بطلان سکوت در مقابل ظلم

الف) بطلان سکوت طبق موازین عقلی

بطور کلّی اصل اساسی در موازین و مستقلّات عقلیّه اتّباع از حقّ و تطبیق جمیع امور حیات بشر و حرکات و سکنات و نحوه ارتباطات جمعی و فردی و اشتغال به امور دنیا و آخرت و تکمیل نفوس مستعدّه به مرتبه فعلیّت و کمال بر اساس این ملاک و این محور می‌باشد. حقّ بعنوان محور برای جمیع استنباطات عقلی و قوانین فطری است و جمیع مرتکزات فطری بشر و سرمایه خدادادی پروردگار که در ضمیر انسان و فطرت او نهادینه شده است بر محوریّت این اصل قرار دارد. مثلًا لزوم صدق و قبح و حرمت عقلی کذب، بر محوریّت انطباق گفتار با واقع و عدم انطباق با واقع است. و به عبارت دیگر انطباق گفتار با تحقّق امر خارجی یا عدم تحقّق آن و عدم انطباق گفتار با این دو اصل معیار صدق و کذب

---

[1] لمعات الحسین علیه السّلام، ص ۱۵.

خواهد بود.

و حقّ در اینجا به معنی نفس وجود آن قضیّه خارجی یا عدم وجود آن است جدای از ارزشمند بودن یا نبودن آن قضیّه. صادق فردی است که کلام او با محکیّ خارجی آن مطابقت کند و کاذب فردی است که گفتار او با محکیّ آن مطابقت ننماید.

و یا مثلاً حرمت تعدّی به مال و یا عرض و یا جان افراد بر اساس عدم انطباق فعل انسان با این اصل می‌باشد؛ زیرا اختیار انسان بر مال و عرض و جان از اصول اولیّه و بدیهیّه حفظ بقاء نسل و ادامه حیات است. و خداوند متعال این اختیار را به انسان عطاء نموده و تعدّی به این حدود و ثغور را منافی با حریّت در انتخاب و قدرت بر انفاذ دانسته است. بدیهی است حتّی غیر ملتزمین به دین مبین اسلام از سایر ملل و فرق نیز به این اصل مسلّم پایبند، و اجراء آن را از زیر بنای حفظ استمرار حیات بشری و بقاء نسل می‌دانند، و تخطّی از آن را به هر نحو و کیفیّت محکوم و مطرود می‌نمایند.

و همینطور تمام قضایای مستقلّه عقلی بر پایه اصل مطابقت و متابعت از حقّ بنا نهاده شده است.

بنابراین به مقتضای برهان عقلی و حاکمیّت فطری چنانچه حقّانیّت مسأله‌ای برای انسان مبیّن و واضح گشت، نفس باید خود را در قبال این مسأله مسؤول و طرفداری از آن را نصب العین خویش قرار دهد. زیرا نفس ادراک حقّ و وضوح آن بدون مقابله جدّی با موانع تحقّق آن با اصل لزوم بقاء حیات بشری و استمرار شرائط مساعده ترقّی روح و کمالات نفسانی در تعارض بوده و هیچ ثمره‌ای به دنبال نمی‌آورد. درست مانند فردی که مرضی را در بدن خود تشخیص دهد و بدون مراجعه به طبیب و استمرار طریقه علاج دست روی دست بگذارد و صرفاً به نظاره رشد مرض و بقاء آن بنشیند، طبیعی است مآل و غایت چنین روشی جز اضمحلال و نابودی و بوار انسان نتیجه‌ای ندارد.

ب) بطلان سکوت طبق موازین نقلی

و امّا بطلان سکوت در برابر ظلم طبق موازین نقلی از حدّ إحصاء خارج است.

پروردگار متعال در مواضع عدیده‌ای از قرآن کریم به ذمّ کسانی پرداخته است که گرچه خود آنها

با مواجهه با حقّ و پیروی از دستورات انبیای الهی طریق عناد و معارضه را نپیموده‌اند، ولی در برابر اجحاف و تعدّی و ستم و نفاق امّتها، به سکوت و عدم دخالت در کار آنان و انذار و ایراد مواضع انحراف و ضدّیّت با روش رسل الهی اکتفاء کرده‌اند.

در سوره مائده، آیات ٦٢ و ٦٣ چنین می‌فرماید:

﴿وَ تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسرِعُونَ فِى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَ نِ وَ أَكلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كانُوا يعْمَلُونَ﴾؛ «ای رسول ما، تو می‌بینی که بسیاری از آنان (اهل کتاب) در ارتکاب گناه و ستم و خوردن مال حرام شتاب می‌ورزند. بسیار زشت و قبیح است آنچه را که انجام می‌دهند و بر آن استمرار دارند.»

﴿لَوْلَا ينْهىهُمُ الرَّبنِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كانُوا يصْنَعُونَ﴾؛ «چرا ربّانیّون و علماء الهی آنان، ایشان را از گفتار حرام و مال حرام نهی نمی‌کنند. همانا بسیار زشت و قبیح است روش و سیره آنان در سکوت و عدم اظهار خلاف و سرزنش بر کار خلاف و اعمال ناشایسته.»[1]

---

[1] سوره مائده (٥) آیه ٦٣.

کلمه ربّانی مشتق از ربّ بمعنی پروردگار مدیر و مربّی و هدایت کننده است.

به خدای متعال از این نقطه نظر ربّ گفته می‌شود، زیرا خلق را که بر اثر حکمت بالغه خود بیافرید آنانرا بسوی نقطه عروج و فعلیّت استعدادهای ذاتی آنان و کمالاتشان تربیت فرمود؛ و الاّ به صرف جنبه خلقت بدون استمرار نزول فیض موجب کمال، اطلاق ربّ بر پروردگار صحیح نیست.

حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام خطاب به فرعون می‌فرماید: ﴿رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُو ثُمَّ هَدَی﴾؛ «پروردگار ما ذات مقدّسی است که خلقت و آفرینش و وجود کمالی اوّل را به ماهیّت اشیاء افاضه فرمود، آنگاه به وجودات مترتّبه و کمالات متوالیه و متعاقبه بر جهت خلق آنانرا تربیت و هدایت کرد.»[1]

و یا از قول حضرت هود علی نبیّنا و آله و علیه السّلام می‌فرماید: ﴿مَا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِیتِهَآ

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ۵۰.

إِنَّ رَبّی عَلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ﴾؛ «هیچ موجود جانداری نیست مگر اینکه خدای متعال زمام امور حیات و استمرار بقاء او را به دست قدرت و سلطه خویش قرار داده است و او را بسوی نقطه مقرّره از سیر کمالی خود هدایت می‌کند. بدرستیکه پروردگار من همیشه بر راه مستقیم و صراط متین و متقن حرکت می‌کند.»[1]

مرحوم حاجی سبزواری ـ رحمة اللَه علیه ـ در «منظومه حکمت» خود می‌فرماید:

أَزِمَّةُ الْأُمورِ طُرًّا بِیدِهِ *** وَ الْکلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ

«زمام همه امور از کائنات و هر چه که اطلاق لفظ موجود بر آن صحیح می‌باشد به دست اراده و مشیّت قاهره و مطلقه حضرت حقّ است. و جمیع عالم وجود در بقاء حیات و استمرار وجود از او مدد و استفاضه دارند.»

بنابراین معنی ربّانی اینست که شخص بواسطه تعلّم علوم الهی و تربیت در راه و مسلک تقرّب به پروردگار و ادراک حقائق عالم تکوین و نظام تشریع

---

[1] سوره هود (۱۱) آیه ٥٦.

خود را منتسب به پروردگار و ربوبیّت حضرت حقّ می‌نماید. بر این اساس کلام او منبعث از حقیقت امر و کردارش ناشی از منشأ عالم قدس و خلوص و صدق خواهد بود. این چنین شخصی در تمام اطوار و حرکات و سکناتش اسوه و الگوی طالبین حقّ و پویندگان مسیر کمال می‌باشد.

امّا در این آیه مقصود از کلمه ربّانیّین به افرادی اطلاق می‌شود که از جهت فهم و ادراک و قوّه تشخیص از سطح عامّه مردم فراتر و به معارف الهی و قوانین دینی اشراف بیشتری دارند. خداوند متعال این افراد را مورد نکوهش و مذمّت قرار می‌دهد؛ که چرا شما با وجود فهم و ادراک و تشخیص مطلب و میز بین باطل و حقّ و وضوح صلاح و فساد برای جامعه از یک طرف، و جهل و نادانی جامعه و عدم بصیرت به حقائق و ورود در کثرات و توغّل در شهوات و ابتعاد از ممشی و مسیر اولیای الهی و ابراز سلیقه‌های شخصی و اظهار آراء شیطانی و اهویه باطله از طرف دیگر، درصدد اصلاح امور اجتماع بر نیامدید، و با گفتار و اندرز و بیان حقائق و نهی از

منکرات و امر به معروف و رفع مفاسد اجتماعی، آنان را به حال خود یله و رها کردید، و صرفاً به امور شخصی خود پرداختید و خود را از جریانات و وقایع جاریه در جامعه برکنار نمودید؛ گوئی هیچ مسؤولیتی در قبال مسائل فاسده و مفسده اجتماعی بر عهده شما نیست، و صرفاً به نظاره و تماشای مسائل خلاف نشستید و به صرف دوری گزیدن از اجتماع و سر بگریبان خویش فرو بردن بسنده نمودید. این عمل شما صد در صد خلاف و متناقض با فلسفه بعثت انبیاء و إنزال کتب و دعوت به راه راست و صراط مستقیم است.[1]

نکته دوّم: امر به معروف و نهی از منکر، از لوازم و واجبات اجتماع معتصم به حبل اللَه است

تجربه قطعی دلالت می‌کند بر اینکه معلوماتی که انسان در زندگیش برای خود تهیه می‌کند و معلوم است که از میان معلومات ذخیره نمی‌کند مگر آنچه را که برایش سودمند باشد، از هر طریقی که باشد و به هر نحوی که ذخیره کرده باشد، وقتی متوجه آن

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۳۷.

معلومات نباشد و با عمل به آن معلومات و تمرین عملی دائمی به یاد آنها نباشد، به تدریج از یادش می‌رود و به بوته فراموشی سپرده می‌شود. و در این هم شکی نداریم که عمل در همه شؤون دایر مدار علم است هر زمان که علم قوی باشد عمل قوت می‌گیرد. و هر زمان علم ضعیف باشد عمل هم ضعیف می‌گردد. هر زمان که علم یک علم صالحی باشد، عمل هم صالح می‌شود، و هر زمان که علم فاسد باشد عمل هم فاسد می‌گردد. خدای تعالی هم حال علم و عمل را در آیه زیر، به زمین و روئیدنی‌های آن مثل زده و فرموده: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لا يخْرُجُ إِلَّا نَكداً ...﴾[1] و نیز شکی نداریم در اینکه علم و عمل، اثری متقابل در یکدیگر دارند.

قوی‌ترین داعی به عمل علم است و وقتی عمل واقع شد و اثرش به چشم دیده شد، بهترین معلمی است که همان علم را به آدمی می‌آموزد.

و همه اینها که گفته شد، انگیزه شده است در

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۵۸.

اینکه مجتمع صالحی که علمی نافع و عملی صالح دارد، علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ کند. و افراد آن مجتمع، اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوی آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طریق خیر و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بیفتد، بلکه هر یک از افراد آن مجتمع به شخص منحرف برخورد نماید، او را از انحراف نهی کند.

و این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و این همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَ يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ ينْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكرِ﴾ و از اینجا روشن می‌شود که چرا از خیر و شر تعبیر به معروف و منکر نمود. چون زمینه گفتار و مضمون آیه قبلی بود که، می‌فرمود: "همگی به حبل اللَه چنگ بزنید و متفرق نشوید ..." و معلوم است که چنین مجمع که همه افرادش چنگ به حبل اللَه دارند، معروف در آن خیر، و منکر در آن شر است و ممکن نیست به عکس

این باشد و به فرض هم که این نکته در نظر نبوده باشد، قطعا وجه اینکه خیر و شر را معروف و منکر خوانده، این است که به حسب نظر دین، خیر معروف و شر منکر است، نه به حسب عمل خارجی.

و اما اینکه فرمود: ﴿وَ لْتَكنْ مِنْكمْ أُمَّةٌ﴾ بعضی از مفسرین گفته‌اند: کلمه «من» برای تبعیض است، چون امر به معروف و نهی از منکرو به کلی دعوت به سوی خیراز واجبات کفایی است و مثل نماز و روزه واجب عینی نیست و قهرا وقتی در هر جامعه‌ای عده‌ای این کار را بکنند، تکلیف از سایرین ساقط می‌شود.

ولی بعضی گفته‌اند: این کلمه بیانیه است. و مراد از آیه شریفه این است که: «شما با این اجتماع صالح (و متمسک بحبل اللَه) که دارید، باید امتی باشید که به سوی خیر دعوت می‌کنند».

در نتیجه جریان این کلام همانند این است که بگوئیم:«وَلْیکنْ لی منك صدیقٌ»که منظورمان از این سخن این است که تو باید دوست من باشی. و ظاهرا منظور این مفسر از بیانیه بودن «من» این است که این

کلمه، نشویه ابتدایی باشد.

و آنچه سزاوار است گفته شود این است که بحث و بگو مگو در اینکه کلمه «من» تبعیضی است و یا بیانیه، بحثی بی‌فایده است و به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود. برای اینکه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که اگر واجب باشد طبعا واجب کفایی خواهد بود. چون بعد از آنکه فرضا یکی از افراد اجتماع این امور را انجام داد، دیگر معنا ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکرند، قهرا معنایش این خواهد بود که در این امت افرادی هستند که به این وظیفه قیام می‌کنند.

پس مساله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطابی که این وظیفه را تشریع می‌کند، اگر متوجه همان بعضی باشد که هیچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.

و به عبارتی دیگر، بازخواست و عقاب در تخلف این وظیفه، متوجه تک تک افراد است. ولی پاداش

و اجرش از آن کسی است که وظیفه را انجام داده باشد. و به همین جهت است که می‌بینیم دنبال جمله فرمود: ﴿وَ أُولئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

پس ظاهر همین است که به قول آن مفسر، کلمه «من» تبعیضی است، و در محاورات خود ما نیز اگر در مثل چنین ترکیبی و چنین کلامی، کلمه "من" بکار رفته باشد، ظاهرش همین است که برای تبعیض باشد مگر آنکه دلیلی در کلام باشد، و دلالت کند بر اینکه معنای دیگری از این کلمه منظور است.[1]

نکته سوّم: مراتب امر به معروف و نهی از منکر

[امر به معروف] مراتبی دارد:

اوّل: انکار قلبی؛ و آن بر أصحّ قولین واجب است، ولی از جزء امر به معروف به شمار نمی‌رود به چند دلیل:

۱ـ زیرا امر به معروف بدون کاشفی، امر به معروف نیست.

۲ـ انکار قلبی مسلّماً واجب عینی [است]، و امّا در وجوب عینی امر به معروف خلاف است.

---

[1] ترجمه تفسیر المیزان، ج۳ ص ۵۷۷.

۳ـ انکار قلبی همیشه واجب است، ولی امر به معروف در صورتی که شرائط آن موجود باشد [واجب می‌شود].

دوّم: اظهار کراهت.

سوّم: قول لیّن؛ کما قال اللَه: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يتَذَكرُ أَوْ يخْشَى﴾.[1]

رابع: قول غلیظ.

خامس: ضرر.

سادس: جرح.

سابع: القتل.[2]

نکته چهارم: شرائط امر به معروف و نهی از منکر

و از برای امر به معروف شرائطی است:

۱ـ اوّل آنکه آمِر به معروف و ناهی از منکر، خود عالم به «معروف و منکر» باشد؛

۲ـ علم داشته باشد در مسائل خلافیه؛

۳ـ اتیان به معصیت داشته باشد، یا مصرّ بر معصیت باشد؛ زیرا در صورت غیر از این، ممکن است توبه کرده باشد؛

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ٤٤.

[2] مطلع انوار ج ٤، ص ٢٦٨.

٤ـ جایز باشد تأثیرش؛

٥ـ امن از ضرر نفساً یا عِرضاً یا مالاً داشته باشد.

پس اگر کسی گوید: حضرت سیّدالشّهداء امر به معروف کرد در صورتی که شرطین اخیرَین وجود نداشت، چند شبهه حاصل می‌شود:

١ـ فعل امام که حجّت بر خلق است منافات دارد بر وجود دو شرط اخیر.

٢ـ این ادلّه دلالت دارد بر عدم جواز امر به معروف در صورت فقدان دو شرط اخیر، و از امام سرزد، و لازم آن است که فعل او حرام باشد، و اللازمُ باطل.

٣ـ تنافی واقع میان فعل او و سایر أئمّه؛ زیرا که آنها تقیّه کردند.

و امّا جواب:

١ـ فعل امام علی‌الاطلاق حجّت نیست، بلکه در صورتی است که وجه آن معلوم شود.

٢ـ ادلّه قائم است بر آنکه فقدان شرطین مختصّ به خود آن‌جناب است.

٣ـ تقیّه سایر ائمّه با عدم تقیّه آن‌جناب منافات

ندارد؛ زیرا بحسب امکنه و ازمنه فرق می‌کند.

[٤ـ] و امّا ﴿وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيدِيكمْ إِلَى التَّهْلُكةِ﴾[1] اگر عموم نسبت به امام داشته باشد، مخصَّص است.[2]

نکته پنجم: سایر شرایط

کلام حدّاد: نجاست را به غیر بزن، نه به خودت

می‌فرمودند: نجاست را به غیر بزن! چرا به خودت می‌زنی؟!

در هر موقعی که می‌بینی در اصلاح امری از امور اعمّ از امور خانوادگی و داخلی و یا امور اجتماعی و خارجی، امر دائر است میان آنکه آلودگی و فساد بر نفست وارد شود یا بر غیر، آن آلودگی را برای نفس خودت مپسند که دیگر قابل جبران نیست! اگر در جائی دیدی امر به معروف و نهی از منکری را که می‌نمائی مستلزم عصبانیّت و پریشان شدن افکار و درهم ریختن صفای ذهن توست، و این ضررش برای تو بیشتر است از ضرری که به وی در اثر إتیان آن جرم و جنایت وارد می‌شود؛ دست از این کار

---

[1] سوره بقره (٢) آیه ١٩٥.

[2] مطلع انوار ج٤، ص ٢٨٧.

بردار و پیرامون آن مگرد!

این ضرر وارد در حکم نجاستی است که بر نفس تو وارد می‌شود؛ چرا آن را برخود می‌پسندی؟! بگذار ضرر بر دیگری بخورد و وی نجس شود! و خلاصه امر، طهارت نفس انسان بر هر چیز مقدّم است، و انسان حقّ ندارد به جهت رعایت مصالح خارجیّه خودش را آلوده نماید. زیرا تطهیر و تزکیه نفس در فعل و حال، مورد طلب و سوال و مؤاخذه می‌باشد؛ امّا رسیدگی به امور اجتماعی و سعی در حوائج مردم و تدریس و کسب و امثالها اموری است که در صورت امکان مورد بازخواست و بازپرسی واقع می‌شود، نه در هر صورت گرچه در شرائط غیر ممکنه باشد.

در اینصورت اگر کسی میداند و می‌بیند در اثر وارد شدن در این امور نفسش آلوده نمی‌شود و از ترقّی و تکامل و توحید و ایمان و ایقان و اطمینان خاطر و سکون دل و اندیشه باز نمی‌ماند، مسلّماً بر او لازم است که به حوائج خلق خدا علی قدر الإمکان قیام و اقدام نماید؛ و امّا اگر دید که دخول در این

امور مستلزم از کیسه خوردن است و سرمایه‌های الهی را از دست دادن است، یعنی مستلزم غفلت از خدا، و گیج و منگ شدن در امور دنیا و زخارف آن و غوطه خوردن در عالم کثرات است، در این فرض بر او جائز نیست که خود را بدین امور بفروشد و مبادله نماید.

زیرا اوّلاً: کار خوب در خارج از شخص خوب سر می‌زند، یعنی از شخص الهی و موحّد و صاحب یقین. در اینصورت آن امر در خارج منشأ اثر خواهد شد و ثمرات نیکو خواهد داد. امّا اگر از شخص منغمر در کثرات سر زند که مستلزم غفلت از نفس و خدا و عرفان الهی و خلوت و حضور قلب در حال نماز بود، دیگر آن امر، امر مستحسن نیست؛ آن امر امر آلوده و زشت است، گرچه ظاهرش چشمگیر باشد و نزد افکار عمومی مردم و عامّه خلائق از بهترین مثوبات به حساب آید.

به علّت آنکه نتیجه تابع أخَسِّ مقدِّمَتَین است (با سین) یعنی تابع پست‌ترین از مقدّمات. و هنگامی که کاری به ظاهر در خارج از تمام شرائط حسن و زیبائی آراسته بوده ولی عامل، آن را از روی ریا و یا

هوای نفس و یا مقاصد غیر الهی انجام دهد، آن عمل در حقیقت زشت است نه زیبا، و اثر مفید و نیکو از خود بجای نمی‌گذارد، و ﴿مَا ینفَعُ النَّاسَ﴾[1] نخواهد شد، گرچه آراء و افکار عمومی آن را خوب و زیبا به شمار آورد. زیرا مناط، واقعیّت آنست که خراب است و در نزد خداوند و موقف قیامت مقبول نخواهد شد. کار زیبا از شخص زیبا صورت میگیرد نه از شخص نازیبا، گرچه در خارج به صورت ظاهر خود را به انواع و اقسام پیرایه‌هائی از زیبائی وصله زده باشد. سرمه بر چشم کور، وی را بینا نمی‌کند؛ و وسمه بر ابروان نابینایان اثری در دید و نور چشمانشان بجای نمی‌نهد.

از اینجاست که در فرقان عظیم إلهی می‌فرماید: ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا عَلَیکمْ أَنفُسَکمْ لَا یضُرُّکم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیتُمْ﴾؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما باد دریافتن نفوس خودتان گمراهی گمراه در صورت

---

[1] سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷.

هدایت یافتن شما، به شما آسیبی نمی‌رساند.»[1]

و أیضاً می‌فرماید: ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَکمْ وَ أَهْلِیکمْ نَارًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان را و اهلتان را از آتش حفظ نمائید!»[2]

و ثانیاً: تمام عقلای عالم اتّفاق دارند در دَوَران امر میان ضرر قطعی بر خود انسان و یا بر غیر انسان، جلوگیری آن ضرر را از خود مقدّم است از دفع ضرر از غیر.

البتّه تمام این مسائل در صورتی است که ضرر وارد بر انسان بیشتر باشد از ضرر وارد بر غیر و یا از منفعت حاصله برای وی. مثلاً شخصی اگر یک میلیون دینار ورشکست شد، و تمام سرمایه انسان هزار دینار است، و میدانیم اگر تمام آن را هم بدهد و در امر خیرِ رفع ورشکستگی وی بخواهد مؤثّر باشد، مؤثّر نخواهد بود، هزار دینار در برابر هزار برابر آن کاری نمی‌کند، و علاوه بر آنکه به هیچ‌وجه اثری در رفع نگرانی و زندان مرد ورشکسته و یا آسایش خیال منسوبان او نمی‌کند، خود این شخص

---

[1] سوره مائده (٥) آیه ١٠٥.

[2] سوره تحریم (٦٦) آیه ٦.

را خاک نشین نموده و عائله‌اش را دستخوش فقر و تنگدستی و نگرانی می‌نماید؛ در این‌صورت باید سرمایه خود را برای خود نگهدارد، و موجب ضرر وارد بر خود و عائله‌اش نشود.

و امّا اگر شخصی ده هزار دینار ورشکست شد، و تمام سرمایه انسان هزار دینار است، خوب است نیمی از آن را برای رفع ورشکستگی او بدهد. چرا که یک بیستم از این گرفتاری را مرتفع ساخته؛ و ضرر وارده بر خودش گرچه مسلّم است، ولیکن موجب هلاکت اهل و عیال نشده، آنها می‌توانند در خورد و خوراک بطور اقتصاد و تحمّل کمبودی بسازند و بر خود فشار آورند، در برابر آن مثوبت عظیمه که نجات خود و خاندان شخص ورشکسته است.

محدّث قمّی گوید: در «بحار» و غیر آن از جمله وصایای آنحضرت است به فرزند خویش که فرمود:

یا بُنَیَّ! اصْبِرْ عَلَی النَّوَآئِبِ، وَ لَا تَتَعَرَّضْ لِلْحُقُوقِ، وَ لَا تُجِبْ أَخَاك إِلَی الامْرِ الَّذِی مَضَرَّتُهُ عَلَیْك أَكثَرُ مِنْ مَنْفَعَتِهِ لَهُ!

حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام فرمود: «ای نور دیده من! بر مشکلات و مصائب روزگار شکیبا باش، و متعرّض حقوق دیگران مشو، و دعوت برادرت را در امری که مضرّت آن برای تو بیشتر از منفعت آن برای وی باشد اجابت مکن!»[1]

از امیرالمؤمنین علیه السّلام: «**وَ لَکنّی لا أرَی إصْلاحَکمْ بِإفْسادِ نَفْسی**»

و امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: **وَ لَکنِّی لَا أَرَی إصْلَاحَکمْ بِإفْسَادِ نَفْسِی!**

«ولیکن نظر من آن نیست که شما را اصلاح کنم گرچه مستلزم إفساد خودم باشد!»

و این فقره از آن حضرت ضمن خطبه‌ای است در «نهج البلاغه» که سیّد رضیّ ـ أعلی اللَه مقامَه ـ بدین عبارت بازگو کرده است:

«وَ مِنْ کلَامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی ذَمِّ أَصْحَابِهِ»: **کمْ أُدَارِیکمْ کمَا تُدَارَی الْبِکارُ الْعَمِدَةُ وَ الثِّیابُ الْمُتَدَاعِیةُ؛**

---

[1] منتهی الآمال، ج ۲، احوالات حضرت امام زین العابدین، ص ۱۱.

كلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكتْ مِنْ ءَاخَرَ!

أَ كلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ، أَغْلَقَ كلُّ رَجُلٍ مِنْكمْ بَابَهُ وَ انْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِى جُحْرِهَا وَ الضَّبُعِ فِى وِجَارِهَا. الذَّلِيلُ وَ اللَه مَنْ نَصَرْتُمُوهُ! وَ مَنْ رُمِىَ بِكمْ فَقَدْ رُمِىَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ، وَ إِنَّكمْ وَ اللَه لَكثِيرٌ فِى الْبَاحَاتِ؛ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّاياتِ!

وَ إِنِّ لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَكمْ، وَ لَكنِّى لَا أَرَى إِصْلَاحَكمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِى!

أَضْرَعَ اللَه خُدُودَكمْ، وَ أَتْعَسَ جُدُودَكمْ. لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كمَعْرِفَتِكمُ الْبَاطِلَ؛ وَ لَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كإِبْطَالِكمُ الْحَقَّ![1]

«چقدر من با شما مدارا و مماشات کنم مانند مدارا و مماشات با شترهای جوانی که کوهانشان از داخل مجروح است ولی به ظاهر صحیح می‌نمایند، و مانند مدارا و مماشات با لباسهای فرسوده و پوسیده که از هر طرف آنها را بدوزند، از طرف دیگر جِر

[1] نهج البلاغة، خطبه ٦٧، و از طبع مصر و تعليقه شيخ محمّد عبدُه، ج ١، ص ١١٧ و ١١٨

می‌خورد و شکافته و پاره می‌شود!

آیا هر وقت سپاهی از سپاهیان شام بر شما عبور کنند و مُشرِف شوند، یکایک از مردان شما در خانه می‌خزید و در را بر روی خود می‌بندید، و مانند سوسمار ماده که در سوراخش می‌خزد و کفتار که در لانه‌اش پنهان می‌شود، شما نیز در مخفیگاه‌های خود پنهان می‌شوید؟!

سوگند به خدا ذلیل کسی است که شما بخواهید او را یاری کنید! و دشمنی که مورد اصابت تیری چون شما قرار گیرد، تیری به او پرتاب شده است که نیش پیکان ندارد و در موقع پرتابش موضع وی در وَتَرش شکسته است. و سوگند به خدا شما بسیار اهل بزمید و اهل تفریح و تفرّج در باغ‌ها و گردشگاه‌ها، و کم اهل رزمید و تحمّل و صبر در زیر لواهای جنگ و پرچم‌های کارزار.

و حقّاً و تحقیقاً من بصیر و دانا می‌باشم به آنچه شما را به صلاح آورد، و کژی و کاستی شما را راستی و استقامت بخشد؛ ولیکن نظر من آن نیست که در راه اصلاح شما خودم را فاسد و تباه سازم (و به واسطه ارتکاب گناه، قیامتم را برباد دهم).

خداوند چهره‌هایتان را به خاک مذلّت بساید، و حظوظ و بهره‌هایتان را تباه و هلاک و نابود کند. شما آن مقداری که باطل را شناخته‌اید، حقّ را نشناخته‌اید؛ و آن اندازه‌ای که در صدد إبطال و اضمحلال حقّ برآمده‌اید، در صدد إبطال و اضمحلال باطل قیام ننموده‌اید!»

ابن أبی الحدید در شرح فقره: **وَ إِنِّ لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ** می گوید:

حضرت می‌فرماید: فقط شمشیر است که شما را به صلاح درآورد. و آن حضرت راست گفته است؛ چرا که بسیاری از امور بدون آن اصلاح نمی‌شود. همان‌طور که حجّاج با لشکری که می‌بایست با مُهلّب بسیج شوند و تقاعد ورزیدند عمل کرد؛ که منادی وی ندا در داد: بعد از سه روز هر کس به مُهلّب ملحق نشده باشد خونش برای ما هدر است، و عمیر بن ضابی و غیر او را کشت. در این حال مردم به سوی مهلّب با شتاب و سرعت خارج شده به او ملحق شدند.

و امّا امیرالمؤمنین علیه السّلام دأب و رویّه‌اش آن

نیست که مانند ریاست طلبان دنیا که خون‌ها را حلال می‌کنند او هم خون اصحاب خود را حلال نماید و به جهت قدرت و انتظام دولتش دست بدین کار بیالاید، فلهذا می‌فرماید: **وَ لَكِنِّی لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِی**؛ یعنی به افساد و خرابی دین من نزد خداوند متعال ـ تا آخر آنچه را که در اینجا شرح داده است.

حضرت مولی الموالی میرالمؤمنین علیه السّلام در اینجا خوب طریق منفعت امّت خود و دفع ضرر را از ایشان میداند ولیکن قیام و اقدام به آن کار، مستلزم ضرری است برای وجود نفس مقدّسش. فلهذا به جهت عدم فساد نفس و تحمّل ضرر، دست به اصلاح امورشان به‌طوری‌که خودش می‌داند، نمی‌زند.[1]

نکته ششم: وظیفه خطیر و حیاتی عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت

در این فقرات امیرمؤمنان تکلیف عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت را در مراتب مختلفهٔ

---

[1] روح مجرد، ص ٦٣٥.

معرفت و آگاهی روشن نموده، و آنان را به وظیفهٔ خطیر و حیاتی خود که ارشاد و هدایت جامعه و افراد و احیای سنّت و اقامهٔ عدل و داد و ابطال ظلم و جور و کار زشت و ناپسند است، متوجّه و متنبّه کرده، و توقّع و مطالبهٔ مردم را در تبیین حقّ و افشای ظلم از آنان، گوشزد نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، دو فرع از فروع دین و ضروریّات مذهب است؛ و بدون رعایت این دو مسأله، شیرازهٔ شریعت و مدنیّت از هم گسسته می‌شود و قوام اجتماع متزلزل می‌گردد، و جامعه سیر انحطاط و سقوط را در پیش می‌گیرد و ظالم در ظلم و عدوان مستحکم و مظلوم در حرمان خود مستمرّ می‌گردد؛ و در چنین جامعه‌ای استعدادها از وصول به فعلیّت باز می‌مانند و نفوس انسانی از طیّ مراحل رشد، محروم می‌گردند و بوار و هلاکت، مرجع و مآل آنها خواهد بود.

در آیه شریفه می‌فرماید: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و امر

به معروف نموده و از کار زشت بر حذر دارند.»[1]

دفع یک شبهه

عدم تنافی آیه ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ ...﴾ با آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر

پس، از این بیان بدست آمد که این آیه با آیات دعوت به دین و آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر هیچگونه منافاتی ندارد، زیرا این آیه نهی می‌کند مؤمنین را از اینکه به کار هدایت گمراهان پرداخته و از هدایت خویش بازمانده و در حقیقت در راه نجات مردم خود را به هلاکت بیندازند، علاوه، دعوت به خدا و امر به معروف و نهی از منکر خود یکی از شؤون بخود پرداختن و راه خدا پیمودن و وظیفه الهی را انجام دادن است، با این حال چه جای اینست که کسی احتمال دهد آیه مورد بحث با آیات دعوت به دین و امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد یا ناسخ آنها است؟ با اینکه خدای سبحان امر به معروف و نهی از منکر را یکی از مشخصات روحی اسلام بلکه یکی از پایه‌هایی

---

[1] حیات جاوید، ص ۱۰۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰٤.

نامیده که دین خود را بر آن اساس بنا نهاده و استوار ساخته است، و فرموده: ﴿قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾[1] و نیز فرموده: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾.[2]

پس بر هر مؤمنی واجب است که مردم را با بصیرت تمام بسوی خدا دعوت نماید و بعنوان امتثال یکی از واجبات الهی امر به معروف و نهی از منکر نماید، و در عین حال چنین وظیفه‌ای را هم ندارد که خود را از شدت خشم و غیظ و یا از فرط جد و جهد در هدایت گمراهان به هلاکت اندازد. از اینکه خدای تعالی برای اهل ایمان راهی را فرض کرده که در آن هدایت آنان است، و برای دیگران هم راهی را تقدیر نموده که در آن ضلالت آنها است، و نیز از اینکه با جمله" عَلَيْكمْ أَنْفُسَكمْ" مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبی فهمیده می‌شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده همان

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

[2] سوره آلعمران (۳) آیه ۱۱۰.

نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اینجا هم که می‌فرماید: زنهار که نفسهایتان را از دست دهید، معلوم میشود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو، چنان که نظیر این معنا در آیه: ﴿وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾[1] به چشم می‌خورد.

طریق انسان به سوی خداوند همان نفس انسان است که به منتهای مسیر می‌رسد: ﴿وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى﴾

پس اگر فرمود: بر شما باد نفس‌تان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت اینکه نفس شما راه هدایت شما است، نه از جهت اینکه نفس یکی از رهروان راه هدایت است، به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی

---

[1] سوره انعام (٦) آیه ١٥٣.

است که باید آن را سلوک نماید، بنا بر این نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار میشود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

پس آیه مورد بحث مطلبی را بطور روشن بیان کرده است که آیات زیرین به اجمال به آن پرداخته‌اند: ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ.* وَ لا تَکونُوا کالَّذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ.* لا یسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ﴾[1]، که دستور می‌دهد نفس را زیر نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست (و بهترین توشه تقوا است) تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس امروز و فردایی است، و نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

بنا بر این بر انسان لازم است که این راه را ادامه داده و همواره بیاد خدای خود باشد و لحظه‌ای

---

[1] سوره حشر (۵۹) آیات ۱۸ ـ ۲۰.

فراموشش نکند، چون خدای سبحان غایت و هدف است، و انسان عاقل هدف را از یاد نمی‌برد، زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه است. روی این حساب اگر کسی خدای خود را فراموش کند خود را هم فراموش کرده و در نتیجه برای روز واپسین خود زاد و توشه‌ای که مایه زندگیش باشد نیندوخته است، و این همان هلاکت است. رسول اللَه (ص) هم در روایتی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند فرموده: من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته.[1] و این معنا نکته‌ایست که دقت زیاد و تدبر

---

[1] در تفسیر المیزان، ج ٦، ص ١٨٢ در بحث روائی در ذیل آیه ﴿یأیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا عَلَیْکمْ أَنفُسَکمْ﴾ آوردهاند: «در «غُرر و دُرر» آمدی روایت شده است از امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.»
أقول [علاّمه طهرانی]: و شیعه و عامّه از پیمبر هم روایت کردهاند. و آن حدیثی است مشهور؛ و بعضی از علماء گفتهاند: تعلیق به محال است و مفادش استحاله معرفت نفس است به خاطر استحاله احاطه علمیّه به خداوند سبحانه. و این گفتار مردود است اوّلًا به قول پیمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در روایت دگر: أعْرَفُکمْ بِنَفْسِهِ أعْرَفُکمْ بِربِّه؛ و ثانیاً به اینکه این حدیث در معنی عکس نقیض قول خداوند تعالی می‌باشد که: ﴿وَ لَا تَکونُوا کالَّذِینَ نَسُوا اللَه فَأَنسَیهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾
حضرت علاّمه درباره این حدیث بحث جامعی فرمودهاند، و در ص ١٨٦ روایات کثیرهای در این باره شاهد و دلیل گرفتهاند.
و این حدیث، نیز در «مرصاد العباد» طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ص ٣، و ١٧٤، و ١٨٥، و ٤١٣، و ٥٣٥ آمده است.

تمام آن را ثابت می کند، و به اعتبار نزدیک است، زیرا انسان در مسیر زندگیش اگر چه به هر نقطه‌ای امتداد داشته باشد هیچ همی جز خیر و سعادت زندگی خویش ندارد. اگر چه منافع و عواید کارهایش بظاهر عاید دیگران شود. خدای تعالی هم در این باره می‌فرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها﴾[1]

طریق الی اللَه، طریقی است اضطراری که مؤمن و کافر در آن گام می‌نهند: ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَٰقِيهِ﴾

گفتیم از آیات استفاده می‌شود: طریق انسان بسوی خداوند همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد، خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحلی است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می‌دهد، و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ بسر می‌برد، خلاصه

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۷.

این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه ﴿وَ أَنَّ إِلی رَبِّكَ الْمُنْتَهی﴾ قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می‌پیماید. و همین انسان است که در این خط سیر به هیچ جای قدم نمی‌گذارد، و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی‌پیماید مگر اینکه همه آنها توأم است با اعمالی قلبی که عبارتند از اعتقادات و امور قلبی دیگر، و همچنین توأم است با اعمالی بدنی یا صالح و یا غیر صالح، اعمالی که اثرش چه خوب و چه بد توشه فردای اوست.

پس طریق آدمی بسوی پروردگارش همان نفس اوست، و خدای سبحان غایت و هدف و منتهای سیر اوست، و این طریق مانند راههای دیگر اختیاری نیست، و اصولا برای این طریق، شبیه و نظیری نیست تا کسی یکی از آن دو را انتخاب و اختیار کند، بلکه این طریق همانطوری که از آیه ﴿یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلی رَبِّكَ كدْحاً فَمُلاقِیهِ﴾[1] استفاده می‌شود طریقی است اضطراری، و چاره‌ای جز پیمودن آن

[1] سوره انشقاق (٨٤) آیه ٦.

نیست، طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل، و خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند. آیه شریفه هم نمی‌خواهد مردم را سفارش و تحریک کند که از پیمودن آن سر نپیچند. و بعبارت دیگر چنان نیست که کسانی که راه را سلوک نمی‌کنند مورد نظر آیه باشند و آیه بخواهد آنها را از این سرپیچی نهی کند، زیرا گفتیم همه در راه هستند و به کسانی که کج روی می‌کنند گفته می‌شود درست راه برو و خلاصه می‌خواهد مؤمنین را به حقیقتی که از آن غفلت داشته‌اند آگهی دهد.

تأثیر بارز التفات و توجه به این مسیر در عمل انسان

همانطوری که گفتیم این حقیقت، حقیقتی خارجی و مانند سایر حقایق تکوینی ثابت و لا یتغیر است و علم اشخاص و جهلشان در بود و نبود آن دخالت ندارد، لیکن التفات و توجه داشتن‌شان هم بی‌اثر در عمل آنان نیست بلکه تاثیر بارزی در عمل آنها دارد و معلوم است که یگانه مربی نفس انسان همان عمل اوست، عمل است که نفس را مطابق سنخ

خود بار می‌آورد، عمل است که اگر با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بود مطابقت و سازگاری داشته باشد نفسی که با چنین عملی استکمال کند نفسی سعید و نیکبخت بوده و پاداش تمامی زحماتی که متحمل شده و نتیجه همه مساعیش را در می‌یابد و در این راه خسران و ضرری نمی‌بیند. و ما راجع به این معنا در بسیاری از مواضع این کتاب بطوری که جای شبهه‌ای نماند بیان بیشتری نموده‌ایم، اینک در اینجا نیز بمنظور توضیح و مقدار مناسب اشاره به آن نموده و می‌گوییم:

انسان مانند سایر مخلوقات موجودی است تحت تربیت الهی، به طوری که هیچ شانی از شؤون او از نظر پروردگار دور نیست کما اینکه خدای تعالی فرموده: ﴿ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1] و این تربیت، تربیتی است تکوینی، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی بسوی خدای خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: ﴿أَلا إِلَى

[1] سوره هود (۱۱) آیه ٥٦.

﴿اللهَ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾[1] و چگونگی این تربیت بین هیچ موجودی و موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط صراطی است مستقیم، و امری است متشابه، و شامل جمیع کائنات، هم چنان که فرموده: ﴿ما تَرى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ﴾[2].

و خدای سبحان سرانجامی را که کار آدمی از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می‌شود مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده، که آن احوال خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می‌شود، کما اینکه فرموده: ﴿وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكاها * وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها﴾[3].

بنا بر این همین آیات هم بطوری که می‌بینید مسیر و راهی را فرض کرده که یکسر آن نفس معتدل و ساده، و یکسر دیگرش رستگاری و یا محرومیت است، آن گاه این دو نتیجه یعنی رستگاری یا

---

[1] سوره شورَی (٤٢) آیه ٥٣.

[2] سوره ملک (٦٧): ٣

[3] سوره شمس (٩١) آیات ٧ ـ ١٠.

محرومیت را مبنی بر تزکیه نفس و آلودگی آن نمود، (و معلوم است که این تزکیه و آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است) آن گاه فضیلت و رذیلت را مبنی بر تقوا و فجور یعنی عمل نیک و بدی کرده که آیات مذکور خوبی و بدی آنها را از فطریات و انسان را از جانب خداوند ملهم به آن دانسته است.

خلاصه این آیات از شکل و چگونگی نفس تعدی ننموده و نفس را همانطور که هست موجودی دانسته معتدل و ساده، موجودی که تقوا و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوا تزکیه می‌شود، اری نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می‌شود، و این معنایی که قرآن بیان نموده همانطوری که گفتیم و فهمیدید معنایی است مطابق با مقتضای تکوین، لیکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند.

اختلاف مردم در مقام" تذکر" و درک این حقیقت که در طریق و مسیر «الی اللَه» هستند

و بعبارت دیگر کسانی که تنبه دارند و متذکرند به تذکری که هرگز دستخوش نسیان نشود با کسانی

که غفلت دارند، و واقعیتی را که هیچ آنی از آن جدا نیستند (یعنی اینکه در زندگی در حال پیمودن راهی هستند که یک قدم نمی‌توانند از آن تخطی کرده یا یک لحظه آن را ترک گفته پا از آن بیرون نهند) را درک نمی‌کنند یکسان نیستند، چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿هَلْ يسْتَوِي الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يعْلَمُونَ إِنَّما يتَذَكرُ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾[1] و نیز فرموده:

﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُداي فَلا يضِلُّ وَ لا يشْقى * وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً * وَ نَحْشُرُهُ يوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى * قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى وَ قَدْ كنْتُ بَصِيراً * قالَ كذلِك أَتَتْك آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كذلِك الْيوْمَ تُنْسى﴾[2].

و این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت هر لحظه که به یاد آن می‌افتد و متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقفی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست و حال آنکه غیر متذکر چنین درکی ندارد و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و

---

[1] سوره زمر (۳۹) آیه ۹

[2] سوره طه (۲۰) آیات ۱۲۳ ـ ۱۲٦.

مربوط به عالم می‌یافت و نیز می‌یابد که در برابرش حجابهایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسی و احاطه و تاثیر نیست تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می‌کند، و هم از پیش روی بوسیله قدرت و هدایت بسوی خود می‌کشاند، و نیز نفس خود را می‌یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونسی و دوستی جز او برایش نیست.

اینجا است که معنای جمله‌ای که بعد از جمله: ﴿عَلَيكمْ أَنْفُسَكمْ لا يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ یعنی جمله ﴿إِلَى اللهِ مَرْجِعُكمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكمْ بِما كنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[1] و نیز معنای این کلامش را که فرمود: ﴿أَ وَ مَنْ كانَ مَيتاً فَأَحْيينـاهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيسَ بِخارِجٍ مِنْها﴾[2] به خوبی درک می‌کند. و اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

[2] سوره انعام (٦) آیه ۱۲۲.

الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغنای پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می‌نماید. و ما گر چه از نظر اینکه موجودی خاک‌نشین و دل بسته به علایقی هستیم که ما را از درک حقایق مشغول نموده و نمی‌توانیم آن طور که باید این حقیقت را هم درک نماییم، و ما را مانع می‌شود از اینکه به جای اهتمام به فضلات این دنیای فانی که کلام الهی در بیانات خود آن را جز لهو و لعب معرفی ننموده چنان که در سوره انعام فرموده: ﴿وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾[1] و در سوره نجم فرموده: ﴿ذلِك مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾[2] غوطه‌ای در دریای حقایق بزنیم الا اینکه اعتبار صحیح و بحث زیاد و تدبر کافی ما را به تصدیق کلیات این معنا بطور اجمال وادار می‌سازد اگر چه به تفصیل آن احاطه پیدا نکنیم، (و خداوند

---

[1] سوره انعام (٦) آیه ٣٢.

[2] سوره نجم (٥٣) آیه ٣٠.

هدایت کننده است).

این بود توضیح در باره نکته‌ای که آیه مورد بحث اشاره به آن نموده است، و گویا ما در این توضیح از حد اختصار تجاوز نمودیم، بنا بر این به همان مقدار که بیان شد قناعت نموده، بر سر اصل مطلب رفته و می‌گوییم:

احتمالات دیگری در معنای آیه شریفه: ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکمْ أَنْفُسَکمْ ...﴾

ممکن هم هست آیه را به خطاب اجتماعی حمل نموده و گفت که روی سخن در جمله ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا﴾ مجتمع مؤمنین است، و در نتیجه مراد از اینکه فرمود: ﴿عَلَیْکُمْ أَنفُسَکُمْ﴾ اصلاح وضع اجتماعی جامعه اسلامی و مهتدی به هدایت الهیه دین شدن و معارف دینیه و عمل صالح و شعائر عامه اسلامیه را حفظ کردن است، چنان که فرمود: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾[1] و ما در تفسیر آن بیان کردیم که مراد از این اعتصام دسته جمعی، همان اخذ ه کتاب و سنت است، و نیز بنا بر این حمل، مراد از ﴿لا

[1] سوره آلعمران (۳) آیه ۱۰۳.

يضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ همانطور که گفتیم این است که جامعه مسلمین ایمن است از اضرار مجتمعات گمراه و غیر مسلمان، بنا بر این لازم نیست مسلمین خود را به تعب انداخته و بیش از حد متعارف در انتشار و تبلیغ اسلام جدیت بخرج دهند، و یا مراد این است که جائز نیست مسلمین از دیدن اینکه مجتمعات گمراه بشری همه در شهوات و تمتع از مزایای زندگی باطل خود فرو رفته‌اند نسبت به هدایت دینی خود دلسرد گردند، زیرا مرجع همه‌شان بسوی خداست و بزودی خدای تعالی آنان را به آنچه که کرده و می‌کنند خبر می‌دهد.

بنا بر این احتمال، آیه شریفه مورد بحث جاری مجرای آیه: ﴿لا يغُرَّنَّك تَقَلُّبُ الَّذِينَ كفَرُوا فِي الْبِلادِ * مَتاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ﴾[1] و همچنین آیه: ﴿وَلا تَمُدَّنَّ عَينَيك إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا﴾[2] خواهد بود.

در اینجا ممکن است از جمله: ﴿لا يضُرُّكمْ مَنْ

---

[1] سوره آلعمران (۳) آیات ۱۹۶ و ۱۹۷.

[2] سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۱.

ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾ از نظر اینکه منفی در آن یعنی جمله: گمراهان بشما ضرر نمی‌رسانند مطلق است، و صفت و عمل معینی از آنها نیست این معنا را استفاده کرد که کفار هیچ وقت نمی‌توانند به جامعه اسلامی پرداخته و آن را بصورت جامعه غیر اسلامی در آورند، بعبارت دیگر ممکن است معنای آیه این باشد که: شما ای مسلمین هدایت خود را حفظ کنید، و بدانید که گمراهان هیچوقت نمی‌توانند با قوه قهریه خود مجتمع اسلامی شما را به یک مجتمع غیر اسلامی تبدیل کنند.

بنا بر این احتمال، آیه مورد بحث در مقام بیان مطلبی است که آیه ﴿الْيوْمَ يئِسَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ دِينِكمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ﴾[1] و آیه: ﴿لَنْ يضُرُّوكمْ إِلَّا أَذىً وَ إِنْ يُقاتِلُوكمْ يُوَلُّوكمُ الْأَدْبارَ﴾[2] در صدد بیان آنند.

جمعی از مفسرین گذشته گفته‌اند که مفاد آیه، ترخیص و تجویز ترک دعوت دینی و تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر است، و گفته‌اند که آیه مختص است به زمان و حالی که شرط دعوت و امر

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۳.

[2] سوره آلعمران (۳) آیه ۱۱۱.

به معروف و نهی از منکر که همان ایمنی از ضرر است موجود نباشد، و در این باره روایات زیادی هم نقل کرده‌اند که ما بزودی در بحث روایتی آینده به آنها اشاره می‌کنیم، و لازمه این تفسیر این است که جمله ﴿لا یضُرُّکمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیتُمْ﴾ کنایه باشد از نبودن تکلیف یعنی شما خود پایدار در دین باشید و بدانید که آنان بشما ضرری نمی‌رسانند، یعنی از ناحیه ایشان تکلیفی متوجه شما نمی‌شود. و گرنه متضرر شدن مجتمع اسلامی از ناحیه شیوع گمراهی و کفر و فسق آنها قابل انکار و جای شک نیست.[1]

این معنایی است که بعضی از مفسرین سلف برای آیه کرده‌اند، و لیکن معنایی است بسیار بعید، و سیاق آیه به هیچ وجه با آن سازگار نیست، چون لسان آیه لسان مخصص عمومات امر به معروف و نهی از منکر نیست، ناسخ هم نمی‌تواند باشد، زیرا آیات دعوت به دین و امر به معروف و نهی از منکر قابل نسخ نیستند.[2]

---

[1] تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۱۱.

[2] ترجمه تفسیر المیزان، ج٦، ص ۲٤۲ ـ ۲۵۰.

لزوم تأسیس نهاد امر به معروف و نهی از منکر

و لذا در حکومت اسلام باید نهادی با همین نام تأسیس شود که تبلیغات اسلامی را به احسن وجه متکفّل گردد؛ و از افراد مجتهد جامع الشرائط و شاخص به زیِّ صلاح و تقوا و آگاه بر شرایط جامعه و زمان، در پیشبرد این هدف راقی، استمداد نماید، تا شعارها و تبلیغات در سطح جامعه با موازین شرع و مسیر اولیای الهی منطبق گردد و از افراط و غلوّ و تفریط جلوگیری شود. و خدای ناکرده شعارها با مصلحت اندیشی‌های دنیوی و آراء و هواهای نفسانی، ساخته و پرداخته نشوند؛ و اذهان مردم عوام و نوجوانان و جوانان، با تزریق آموزه‌های احساسی و بی‌مایه و بدون پایه و اساس شریعت و عقلانیّت، منحرف نگردند و به بیراهه نروند و در خدمت گروه‌ها و اشخاص سود جو و دنیا پرست، قرار نگیرند.

بنابراین، مسأله امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، یکی از اساسی‌ترین محورهای شکل گیری جامعه بر اساس آموزه‌های وحیانی است؛ و متصدّی آن باید اعلم و افقه و ابصر و اشجع از همهٔ افراد

جامعه باشد، و اشخاصی که از طرف او مجری تبلیغ و ترویج اوامر و نواهی می‌گردند، باید افرادی خبیر و اهل بصیرت باشند، تا قوام مُلک و ملّت بر میزان اعتدال و اتقان شکل پذیرد و دست فرصت‌طلبان از تخریب و تحریف اذهان و نفوس قطع گردد.[1]

نتیجه گیری

[در پایان نگاهی به برخی روایات عالیة المضمون که به نزله نتیجه گیری از این بحث می باشد ، انداخته؛ جان کلام را در بیانات شیوای کلام جستجو می کنیم.

نگرش دقیق به کیفیت امر به معروف و نهی از منکر

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

وَ أْمُر بِالمعروفِ تَكنْ مِن أَهلِهِ. و أَنكرِ المُنكرَ بِيدك و لِسانِك. و باينْ مَن فَعَلَهُ بِجُهدِك. و جاهِدْ في اللَه حَقَّ جِهادِهِ. و لا تَأخُذْك في اللَه لَومَةُ لَائِمٍ. و خُضِ الغَمَراتِ لِلحَقّ حَيثُ كانَ.و تَفَقَّهْ في الدّين؛ «پیوسته امر به معروف و توصیه به کار نیکو را در نظر داشته باش،

---

[1] حیات جاوید، ص ۱۰٤.

تا خود نیز از جمله نیکوکاران و صالحین گردی و از انجام عمل زشت و خلاف رضای الهی، مردم را بر حذر بدار، و با آنان به صورت تنبیه و تذکّر برخورد نما، و از کسی که به انجام کار خلاف مبادرت می‌ورزد، فاصله بگیر و او را از خود طرد نما. و در راه خدا و اطاعت از دستورات الهی و پیاده کردن رضا و خواست او با تمام وجودت، به‌پا خیز (با قلب و زبان و عمل)، و از سرزنش ملامت کنندگان بیم و هراسی به دل راه مده. و برای احقاق حق و عمل به آن، از سختی‌ها و موانعی که بر سر راهت قرار می‌گیرد نهراس، و تا جایی‌که سعهٔ وجودی و قدرت فراگیری و توان تحقیق و شرایط محیط به تو اجازه می‌دهد، در فهم و معرفت آموزه‌های دینی و مبانی شریعت و وحی نهایت سعی و اهتمام خویش را بنمای.»[1]

تعامل صلح آمیز در کلام امام صادق علیه السّلام

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وَ لَا تَدَعْ مَا تَعْلَمُهُ يقِيناً مِنْ نَفْسِك بِمَا تَشُك‌فِيهِ مِنْ

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۹۲، خطبه ۳۱.

غَيرِك؛

یعنی: تا توانی در پی اصلاح خود باش و از عیبهای نفس خود فارغ نشده و ازاله آن به جزم از خود نکرده، در پی عیب دیگران که مشکوک فیه است، مباش. و ازاله عیوب نفس به جزم و قطع، محال، و معلّق به محال، محال.

وَ كنْ رَفِيقاً فِي أَمْرِك بِالْمَعْرُوفِ وَ شَفِيقاً فِي نَهْيِك عَنِ الْمُنْكرِ؛

و در اوقات مخالطت و معاشرت با مردم، اگر از مصاحب و رفیق ترک واجبی یا ارتکاب محظوری به ظهور رسد، از روی همواری و ملایمت، امر به معروف و نهی از منکر، به عمل آر. نه از روی غلظت و تندی. و شرایط امر به معروف و نهی از منکر، به تفصیل خواهد آمد، ان شاء اللَه تعالی.

وَ لَا تَدَعِ النَّصِيحَةَ فِي كلِّ حَالٍ؛

و ترک مکن، نصیحت مردم را در همه حال. یعنی: باید اختلاط و معاشرت تو با مردم، از غشّ خالی باشد و از کدورت أغراض زائفه عاری و خالی باشد. یا آن که در همه حال از نصیحت و پند مردم

فارغ مباش، یا از نصیحت خود و غیر فارغ مباش.

قال الله تعالی: ﴿وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾؛[1]

چنانکه خداوند عزیز فرموده است که: و از برای مردم، تا توانی و تا قدرت داری، پی نیکی باش، خواه از گفتار و خواه از کردار.

وَ اقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيك وُصْلَتُهُ ذِكرَ الله وَ تَشْغَلُك أُلْفَتُهُ عَنْ طَاعَةِ الله. یعنی: قطع کن اختلاط را با کسی که، اختلاط او موجب فراموشی باشد از حقّ و الفت و مؤانست با او، مانع طاعت و بندگی خدا باشد.

فَإِنَّ ذَلِك مِنْ أَوْلِياءِ الشَّيْطَانِ وَ أَعْوَانِهِ؛ چرا که این چنین جماعت، از اولیای شیطان هستند و اعوان و مددکاران شیطان هستند و هر که با ایشان مصاحبت و مجالست می‌نماید، مثل ایشان می‌شود که: الصّحبة تؤثّر.

وَ لَا يحْمِلَنَّك رُؤْيتُهُمْ إِلَى الْمُدَاهَنَةِ عَلَى الْحَقِّ فَإِنَّ ذلِك هُوَ الْخُسْرانُ الْعَظِيمُ؛ و باید وا ندارد تو را، دیدن و مصاحبت این جماعت که اولیای شیطان هستند، به مسامحه کردن نزد خلق. یعنی: هر گاه امثال این

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۸۳.

جماعت را می‌بینی از ایشان دوری کن، خصوص در وقت حضور دیگری. چه، هر گاه تو مسامحه کردی و با امثال این جماعت اختلاط نمودی، هر چند از مجالست ایشان ضرر به تو نرسد، امّا دیگران که دیدند که تو با ایشان مخالطت و مجالست می‌کنی، دلیر می‌شوند و جرات می‌کنند و مصاحبت با ایشان می‌نمایند و مسامحه تو باعث خسران ایشان می‌شود.[1]

روایتی دیگر

امام صادق علیه السلام:

مَنْ لَمْ ينْسَلِخْ عَنْ هَوَاجِسِهِ وَ لَمْ يتَخَلَّصْ مِنْ آفَاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَوَاتِهَا وَ لَمْ يهْزِمِ الشَّيْطَانَ وَ لَمْ يدْخُلْ فِي كنَفِ اللَه وَ أَمَانِ عِصْمَتِهِ لَا يصْلُحُ لَهُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكرِ؛

حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرماید که: هر که از خود سلب نکرده باشد خواهش‌های نفسانی را و از آفات نفس و مهلکات آن، خلاصی

---

[1] مصباح الشریعة، ص ٤٢: الباب التاسع عشر فی المعاشرة

نیافته باشد و التجا به حفظ و حمایت الهی نبرده باشد و در هر وقت از اوقات، خلاصی خود را از چنگ آن دیو لعین از جناب احدیّت استغاثه ننماید، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر کردن ندارد.

لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يكنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَكلَّمَا أَظْهَرَ أَمْراً يكونُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَ لَا ينْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ؛

یعنی: هر که اصلاح نفس خود نکرده باشد و به صفات مذکوره موصوف نباشد، هر امر به معروف و نهی از منکر که می‌کند، حجّت می‌شود بر خودش و او را ردّ به خودش خواهند کرد، در دنیا یا در آخرت. و خواهند گفت: اگر آن چه تو می‌گفتی اگر راست بود چرا خود نمی‌کردی؟ و آن چه دیگران را از ارتکاب او منع می‌کردی، اگر بد بود چرا خود امتناع نمی‌کردی؟ و هر چه گوید از موعظه و نصیحت به مردم، اثر نخواهد کرد و از گفته او نفع به کس نخواهد رسید.

قال اللَه تعالی: ﴿أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكمْ﴾[1]؛

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ٤٤.

چنانکه خداوند عالم در مقام تعبیر و سرزنش این جماعت می‌فرماید: آیا امر می‌کنید شما مردم را به نیکوئی و خود فراموش می‌کنید...!؟

وَ يُقَالُ لَهُ يا خَائِنُ أَ تُطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتَ بِهِ نَفْسَك وَ أَرْخَيْتَ عَنْهُ عِنَانَك؛

و می‌گوید جناب احدیّت، به این واعظان غیر متّعظ که: ای خائنان بدکار، و ای خیانتکاران ضایع روزگار، آیا طلب می‌کنید از بندگان من آن چه به خود کرده‌اید.

یعنی: چنانکه خیانت به نفس خود کرده‌اید و فریب خود داده‌اید، می‌خواهید که فریب ایشان نیز بدهید و از برای تحصیل مآرب و حاجات خود، ارخای عنان به ایشان می‌کنید و می‌خواهید که ایشان را از راه ببرید!؟

رُوِی أَنَّ ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِی سَأَلَ رَسُولَ اللَهعَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكمْ أَنْفُسَكمْ لا يضُرُّكمْ من ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيتُمْ﴾[1]

روایت است که أبو ثعلبه روزی از حضرت

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله، از معنی آیه پرسید.

فَقَالَ صلّی اللَه علیه و آله: **وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَك حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحّاً مُطَاعاً وَ هَوًى مُتَّبَعاً وَ إِعْجَابَ كلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْك بِنَفْسِك وَ دَعْ أَمْرَ الْعَامَّةِ؛**

حضرت در جواب سائل فرمود که: امر کن و ترغیب نما مردمان را به واجبات و مستحبّات، و منع کن و بازدار بدکاران را از محرّمات و منهیّات، و صبر کن بر مکاره و مصائب، هر چه به تو رسد، و هرگز خود را از این شغل امر معروف و نهی منکر فارغ مدار، مگر وقتی که بیابی مردمان را حریص بر دنیا و مطیع نفس امّاره، و به رأی و اعتقاد خود، مستقلّ باشند و گوش به سخن علما نکنند، و وعظ و نصیحت در ایشان اثر نکند، پس در این وقت بر تو است که دست از امر معروف و نهی از منکر، کشیده داری و ملازم اصلاح نفس خود باشی.

ممکن است که مراد این باشد که به امر معروف و نهی منکر مشغول باش، تا وقتی که بیابی نفس خود را مثل دیگران موصوف به صفات ذمیمه، که دیگر

امر معروف و نهی منکر مکن و مشغول اصلاح خود شو، که به حکم: «من لم یصلح»، تا کسی اصلاح خود نکرده باشد، اصلاح غیر نمی‌تواند کرد، و شرط تأثیر وعظ و پند، پند گرفتن است. و تا دیگ، خود گرم نشود، آب را گرم نمی‌کند.

وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يحْتَاجُ إِلَى أَنْ يكونَ عَالِماً بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَارِغاً مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا يأْمُرُهُمْ بِهِ وَ ينْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحاً لِلْخَلْقِ رَحِيماً رَفِيقاً بِهِمْ دَاعِياً لَهُمْ بِاللُّطْفِ و حُسْنِ الْبَيانِ عَارِفاً بِتَفَاوُتِ أَخْلَاقِهِمْ لِيُنَزِّلَ كلًّا مَنْزِلَتَهُ بَصِيراً بِمَكرِ النَّفْسِ وَ مَكايِدِ الشَّيْطَانِ صَابِراً عَلَى مَا يلْحَقُهُ لَا يُكافِيهِمْ بِهَا وَ لَا يشْكو مِنْهُمْ وَ لَا يسْتَعْمِلُ الْحَمِيةَ وَ لَا يغْتَاظُ لِنَفْسِهِ مُجَرِّداً نِيتَهُ لِلَّهِ مُسْتَعِيناً بِهِ وَ مُبْتَغِياً لِوَجْهِهِ فَإِنْ خَالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ وَ إِنْ وَافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَكرَ مُفَوِّضاً أَمْرَهُ إِلَى اللَه نَاظِراً إِلَى عَيْبِهِ؛

می‌فرماید که: هر که می‌خواهد امر معروف و نهی منکر کند، محتاج است به چند چیز:

اوّل: عالم باشد به حلال و حرام و سایر احکام خمسه. و تمیز میان ایشان کرده باشد، وگر نه ممکن است که امر کند به منکر و نهی کند از معروف، و

موجب عذاب و عقاب او گردد.

دوّم: خود مرتکب مناهی و تارک اوامر نباشد، وگر نه چنانکه گذشت، اثر نخواهد کرد.

سوّم: از روی اخلاص و اعتقاد درست باشد و مغشوش به أغراض فاسده و اعراض کاسده نباشد، وگر نه نتیجه او غیر فظاعت آخرت و شناعت دنیا نخواهد بود.

چهارم: از روی رحم و شفقت باشد، نه از روی صاحب کمالی و غرض علم و اظهار استعداد، وگر نه نتیجه او نیز مثل نتیجه سابق، غیر خسران نخواهد بود.

پنجم: از روی حکمت باشد و هر کسی را موافق حال او و مناسب طور او با او معامله کند، مثل کسانی که راه به عبادت نبرده‌اند و حلاوت بندگی الهی نچشیده‌اند. امثال این جماعت را به یک بار به عبادات شاقّه تکلیف نکند، که موافق حکمت نیست و باعث نفرت ایشان می‌شود.

ششم: از مکر نفس و کید شیطان، غافل نشود و از حوادث و سوانح روزگار هر چه رو دهد، ملازم صبر و شکر باشد، و اگر از مردم و از کسانی که در

مقام اصلاح ایشان است، حرکت ناملایمی نسبت به واعظ واقع شود، در مقام تلافی و تدارک نشود، و شکوه ایشان به کس نکند، و اظهار عبوس و ترشرویی ننماید، و از غلظت و تندی و درشتی احتراز کند، و نیّت خود را از أغراض فاسده خالص دارد، و عوض همه اینها از خدا خواهد. و اگر با او مخالفت نمایند و جفا کنند، صبر کند. و اگر موافقت نمایند و گفته او را قبول کنند، شکر کند. و در همه حال کار خود به خدا گذارد و از عیب خود غافل نباشد.[1]

[1] مصباح الشریعة، ص ۱۸: الباب السابع فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنک